

شهادت

سرو جانب خند

خوبشال انقلابی

تخستین گلزار مکتوب شهداء
منبعه شکار ارواح طیبه امام و شهداء صلوات
شماره صد و پنجاه و نهم / سال دوازدهم / فروردین ۹۳



159
Dafelenoor
The First Winter Garden Of The Martyrs

فروردین ۲۹

روز ارتش جمهوری اسلامی ایران گرامی باد



مقام معظم رهبری:

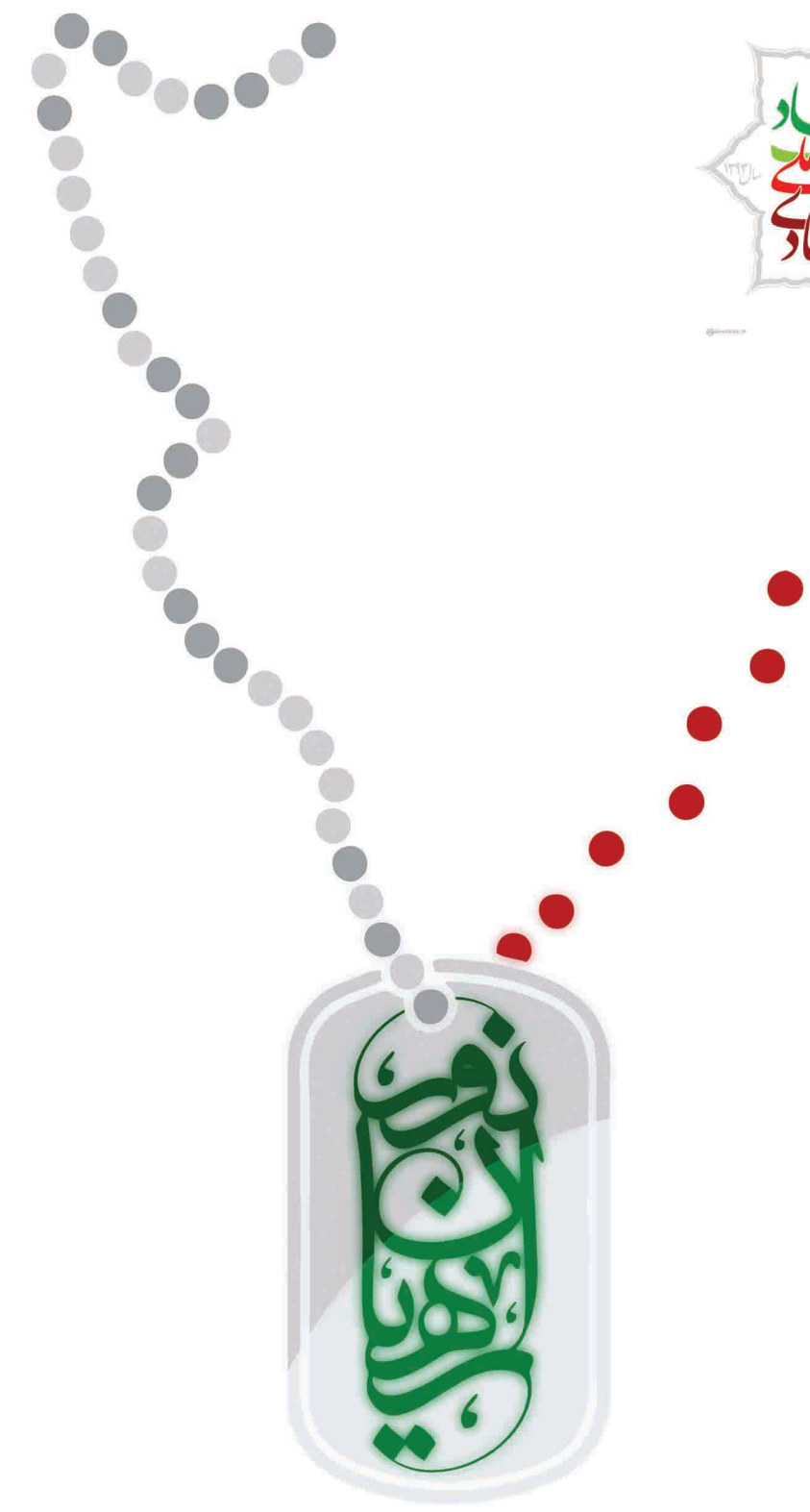
«نبرد ارتش ما نه برای افزون طلبی، بلکه برای دفاع از کشور، اسلام و انقلاب بوده است.»



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران



فرق مادر شهید گمنام با مادران دیگر خلاصه می شود در این:
 در حسرت دیدار شهیدش
 لحظه به لحظه آب می شود، شهید می شود...



نگذارید دوران دفاع مقدس از یادها برود

یاد دوران دفاع مقدس را نگذارید از یادها برود. خاطره‌ی این سرزمین‌ها را زنده نگه دارید. دشمن‌ها می‌خواهند قضیه دفاع مقدس، فداکاری‌ها و شخصیت‌هایی که در این فداکاری‌ها نقش آفریدند، اینها را یا نشناسیم یا از یاد ببریم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



هدیه نثار ارواح طیبه امام و شهدا صلوات

سال دوازدهم / فروردین ۱۳۹۳
شماره صد و پنجاه و نهم / بهاء ۱۵۰۰ تومان

با مشارکت:
سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان قم
و با حمایت:
- اداره کل حفظ آثار و نشر ارزشهای
دفاع مقدس استان قم
- مؤسسه مالی و اعتباری کوثر استان قم



سرپرست:
علیرضا صداقت

هیئت تحریریه:
محمد حسین سلیمانی /
محمد رضا اشعری مقدم

امور مالی و پشتیبانی:
سید مهدی هاشمی /
محمد علی متیل

امور مشتری کیسه:
مهدی اشکری /
مرتضی فیکریمان

طراحی و کرافت:
غلامرضا تقیپور
WWW.Ghadirnegar.ir
۰۹۱۱۷۵۲۲۱۲۸

مدیر سایت:
عباس افتخاری

آدرس دفتر نشریه:
قم / میدان آزادگان /
خیابان انصارالحسین علیه السلام /
کانون فرهنگی و پایگاه ۱۰

پسچ مسجد
انصارالحسین علیه السلام /
حوزه ۱۲ شهید شیرازی

انتقادات و پیشنهادات با
بیامک / تلخه:
۰۹۱۱۲۲۵۱۵۰۴۹



مهرتان جاوید

روز ارتش جمهوری اسلامی ایران
(۲۹ فروردین)

عشق، با گل‌های میخکی که بر لوله تفنگ‌هایتان کاشتید، جوانه زد و بهار، به بار نشست و زندگی با خون سرخ‌تان که خط سرخ مرزهای میهن شد، جریان گرفت. استوار ماندید تا کوه‌ها، شکوه سربلندی و ماندگاری را از شما بیاموزند. نشان دادید که هنوز می‌شود دست از جان به جای یاران شست. سربلند و پیروز ماندید تا آسمان، سر بر شانه‌هایتان به خواب خوش برود و ابرها از چشم‌های پر غرورتان، زندگی را باران کنند تا زمین سیراب شود از زلال وجودتان. باغ‌های معلق جهان در دست‌های پر از مهربانی‌تان، به بهار می‌رسند تا جهانی عشق، از شکوه شما به شکوفه بنشیند.

رشته کوه‌های سر به فلک کشیده‌ای شُدید در برابر دشمنان، تهمتن بودید و سینه سپر کردید هر چه نامهربانی را که می‌خواست خانه-هایمان را در شعله‌های آشوب بسوزاند.

پروانه‌هایی بودید که از هیچ آتشی پروای‌تان نبود.

آبشار شدید تا جهانی سرکشی را به زانو درآورد.

آسمان، زیر بال‌های‌تان بود و دریاها در مشت‌های‌تان و زمین، ردپایی بود از راز رهایی‌تان.

نام‌تان همیشه بلند! ای سربلندان بلند قامت!

مهرتان جاوید و نام‌تان بلند و ماندگار!

درود بر شما مردان خدا که میراث‌دار خون شهیدانید؛ پاینده باشید و سربلند!

ارتش در کلام امام رهبری

مقام معظم رهبری:

- ارتش، بدون آن که بخواهیم به زبان مبالغه صحبت کنیم، یک حقیقت بسیار عبرت‌انگیز و تفکرطلب در دوران ماست. ارتش جمهوری اسلامی، در حقیقت یک پدیده جدید است. کسی گمان نکند که ارتش امروز، تداوم ارتش گذشته است. این مجموعه و این هویت جمعی، یک ساختار جدید است که بر مبنای یک نوسازی به معنای درست کلمه بنا شده است. این نوسازی هم سه رکن دارد و تا هر جایی که شما همّت کنید و قدرت و ابتکار نشان دهید و بدرخشید و پیش بروید، جا دارد. این سه رکن و سه پایه، عبارت است از: اول، دین و اخلاق. دوم، استقلال. سوم، کارایی. ببینید، این سه عنصر برای ارتش جمهوری اسلامی، چقدر حیاتی و اصلی است و اگر کسی به این عناصر توجه کند، خواهد دید که این ارتش، ارتش تازه ای است.

بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان و پرسنل ارتش، در آستانه روز ارتش جمهوری اسلامی ایران - ۱۳۷۶/ ۱/ ۲۷

- امروز در ارتش ما، انسان‌های خوب، انسان‌های صادق و انسان‌هایی که بی‌سر و صدا برای خدا کار می‌کنند، سختی هم دارند، بعضی محرومیت‌ها هم دارند، مشکلات هم دارند. اما در محیط زندگی و در محیط کار، با همه این مشکلات دست و پنجه نرم می‌کنند. با دلگرمی و با روحیه، چه در مرکز، چه در نقاط دور دست و چه در فلان پادگان دور افتاده بین بیابان‌ها کار خودشان را خوب انجام می‌دهند. از این قبیل اشخاص ما در ارتش کم نداریم. الی ماشاءالله وجود دارند.

بیانات در دیدار جمعی از پرسنل ارتش جمهوری اسلامی ایران به مناسبت روز ارتش - ۱۳۷۸/ ۱/ ۲۵

امام خمینی(ره):

- ملت و ارتش از هم جدایی ندارند.

- ارتش ما از ماست و ما از ارتش.

- ارتش ما ضامن استقلال کشور ماست.

- ارتش ما پشتوانه ملت ماست.

- همان طوری که ملت بدون ارتش

نمی‌تواند ادامه زندگی بدهد، ارتش هم

بدون ملت نمی‌تواند ادامه زندگی بدهد.

- ارتش وقتی می‌تواند استقلال و غرور

خودش را حفظ کند که ببیند خودش

هست، نه این که از خارج یک کسی

بباید و مستشارانی بیابند و بخواهند او را

اداره کنند.

- ارتش اساس یک مملکت است، حافظ

یک مملکت است و اگر ارتش، اسلامی

و فکرش اسلامی بشود، مملکت را به

کمال مطلوب می‌رساند.

- اگر سلسله مراتب حفظ نشود ارتش رو

به ضعف می‌رود، و اگر - خدای نخواست

- ارتش ما رو به ضعف برود کشور

ضعیف خواهد شد.

اگر ارتش اصلاح بشود استقلال کشور

حفظ می‌شود، و اگر - خدای نخواست

- در ارتش یک فساد باشد استقلال

کشور به خطر می‌افتد.



اولین های ارتش

اولین رژه نیروهای ارتش

اولین مراسم رژه و سان نیروهای ارتش مقابل رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی در فروردین ۱۳۵۸ در قم خیابان دورشهر (شهیدان فاطمی) نبش کوچه ۱۵ (منزل مرحوم آیت الله اشراقی) بود که حضرت امام (ره) از نیروهای مسلح که از ابتدای ورزشگاه تختی شهر قم تا مقابل کوچه ۱۵ رژه می‌رفتند، سان دیدند.

اولین پیام نماینده امام (ره)، حضرت آیت الله خامنه‌ای در ارتش

به دنبال حمله ی هوایی نیرو های بعثی عراق به چند پایگاه هوایی ایران، آیت الله خامنه‌ای نماینده امام در ارتش و عضو شورای دفاع ملی بعد از ظهر روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ طی یک پیام رادیویی مردم را به حفظ خونسردی و متانت دعوت کرد. متن پیام به این شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم

ملت مسلمان و انقلابی ایران، برادران و خواهران! دولت دست نشانده و مزدور عراق تجاوز هوایی را به حریم جمهوری اسلامی آغاز کرده و به چند پایگاه هوایی حمله نموده است. ما تاکنون نخواستیم بودیم که حمله را آغاز کنیم؛ اما ارتش جمهوری اسلامی تجاوز این بعثی‌های دست نشانده را تحمل نمی‌کند و درس تلخی به صدام خواهد داد. مردم عزیز ما باید خونسردی و متانت خود را حفظ کنند و هر گونه شایعه را که احیاناً ضد انقلاب منتشر می‌کند نفی می‌کنند. به پادگان‌های نظامی نزدیک نشوند و در انتظار لحظه‌ی انجام مسئولیت همگانی که از سوی رهبر عظیم الشان محول خواهد شد، باشند. هم اکنون برادران رزمنده ارتش جمهوری اسلامی ایران در زمین و هوا و دریا به نبرد سرگرم‌اند، نتایج متعاقبا به اطلاع ملت خواهد رسید.

اولین دیدار فرماندهان نظامی با امام پس از عزل بنی صدر

فرماندهان نظامی ایران ساعت ۹ صبح روز پنجشنبه ۲۱ خرداد ماه یال ۱۳۶۰ با امام خمینی دیدار و گفتگو کردند. این ملاقات بنا بر احضار و فرمان امام خمینی صورت گرفت. سرتیپ فلاحی جانشین رئیس ستاد، سرتیپ ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی، سرهنگ فکوری وزیر دفاع و فرمانده نیروی هوایی، ناخدا افضلی فرمانده نیروی دریایی و سرهنگ فروزان فرمانده ژاندرمری حضور داشتند.

اولین ملاقات فرماندهان ارتش و نیروی نظامی پس از عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا با امام خمینی بود در پایان این ملاقات سرهنگ فروزان فرمانده ژاندرمری در حالی که مشت خود را به هوا بلند کرده بود در جمع خبرنگاران و دیگر مردمی که در محوطه اقامتگاه امام اجتماع کرده بودند فریاد زد فقط بگویید: ((فرمانده کل قوا خمینی است، خمینی است...)) و جمعیت حاضر شعار دادند: فرمانده کل قوا خمینی.

اولین جلسه کمیته طرح ریزی نظام جدید ارتش
اولین جلسه کمیته طرح‌ریزی نظام جدید ارتش وابسته به کمیسیون امور دفاعی مجلس شورای اسلامی، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۰ با سخنرانی آیت الله خامنه‌ای، رئیس کمیسیون امور دفاعی تشکیل شد. در این جلسه خطوط کلی فعالیت‌های این کمیته و اولویت‌های آن مورد بحث و بررسی قرار گرفت. همچنین در این جلسه این نکته مورد تأکید قرار گرفت که قوانین مربوطه به نظام جدید ارتش تقسیم بندی شده و با نظر گرفتن اولویت‌ها بخش به بخش جهت تصویب به مجلس ارائه شد. در این جلسه نمایندگان نیروهای سه گانه ارتش جمهوری اسلامی ایران نیز حضور داشتند.

اولین فرماندهان شهید در سانحه هواپیما
در هفتم مهر ماه سال ۱۳۶۰ یک فروند هواپیمای سی - ۱۳۰ در حوالی کهریزک سقوط کرد. این هواپیما حامل پیکرهای پاک جمعی از شهدای جبهه‌های نبرد حق علیه باطل، مجروحان جنگ تحمیلی و نیز عده‌ای از برجسته‌ترین چهره‌های ارتش اسلام بود. آنها، دو روز پیش با امداد های الهی، رهنمودهای امام امت و فرماندهی کل قوا و به دست رزمندگان پرتوان اسلام طرح تاریخی شکست حصر آبادان را با موفقیت کامل اجرا کردند و حامل پیام پیروزی و فاتح آبادان بودند. سردادان رشید اسلام، سرلشکر ولی الله فلاحی رئیس ستاد مشترک، سرتیپ جواد فکوری مشاور ستاد مشترک و فرماندهی سابق نیروی هوایی، سرتیپ سید موسی نامجو وزیر دفاع، برادر یوسف کلاهدوز قائم مقام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و محمود جهان‌آرا فرمانده سپاه پاسداران خرمشهر از جمله شهدای این واقعه جانگداز به شمار می‌رفتند. تجلیل امام امت از این شهدای عالی قدر که همه توان ایمانی، تخصصی خود را در خدمت پیروزی اسلام و متجاوزان کافر گذاردند می‌تواند گویای عظمت خدمات آنان باشد. امام امت در پیام خود به تناسب این واقعه تأسف بار فرمودند:

«اینان خدمتگزاران رشید و متعهدی بودند که در انقلاب و پس از آن پیروزی انقلاب با سرافرازی و شجاعت در راه هدف و در حال خدمت به میهن اسلامی به جوار رحمت الهی شتافتند... چه سعادتمند بودند این شهیدان که دین خود را به اسلام و ملت شریف ایران ادا نمودند و به جایگاه مجاهدین و شهدای اسلام شتافتند.»

این هواپیما اولین هواپیمایی بود که در جریان دفاع مقدس دچار سانحه شد و در آن فرماندهان عالی رتبه جنگ به شهادت رسیدند. سرنگونی هواپیمایی حامل آیت الله شهید مجلاتی نماینده امام در سپاه پاسداران و جمعی از نمایندگان مجلس و مسئولین کشوری توسط هواپیمای جنگی عراق دومین هواپیمای ساقط شده غیر نظامی در جنگ به شمار می‌آید شایان ذکر است که در دوران دفاع مقدس هواپیماهای نظامی دیگری ساقط شده بودند؛ اما هواپیمای سی - ۱۳۰ اولین هواپیمایی سانحه دیده حامل فرماندهان بود.

اولین سخنرانی فرمانده ارتشی در حضور امام

اولین فرمانده ارتشی که در حضور امام به عنوان قهرمان جنگ سخنرانی کرد، شهید سرگرد «کیومرث مخبری» فرمانده گردان ۱۲۶ تیپ دوم زنجان از لشکر ۱۶ قزوین بود. وی توانست با رشادت و دلآوری به همراه برادران سپاه پاسداران پل سابله را در تاریخ یازدهم آبان ماه سال ۱۳۶۰ در مقابل پاتک سنگین عراق حفظ کند و مجددا منطقه چزابه را در مقابل یورش سهمگین لشکر عراق مقاومت کند. او به عنوان اولین قهرمان جنگ در حضور حضرت امام در اسفند ماه سال ۱۳۶۰ به ایراد سخنرانی پرداخت و در بخشی از سخنان خود گفت: «ای امام! تا زمانی که ایمان مانند خون در رگ‌های ما نظامیان جاری است دشمن هرگز نخواهد توانست پاهای کثیف خود را بر سرزمین مقدس اسلامی بگذارد...» وی در عملیات سردشت در مورخه یازدهم دی ماه سال ۱۳۶۱ به فیض شهادت رسید.

اولین خلبان شهید

اولین خلبان شهید در دوران دفاع مقدس، شهید «فیروز شیخ حسینی» فرزند حمزه بود. وی در سال ۱۳۳۱ در شهرستان تنکابن از خطه‌ی سرسبز شمال دیده به جهان گشود. وی در اولین روز جنگ تحمیلی مصادف با سی یکم شهریور ۱۳۵۹، طی یک مأموریتی از پایگاه چهارم شکاری اصفهان عازم جبهه‌های نبرد شد و در همان روز پس از درگیری هوایی با دشمن به شهادت رسید.

اولین اطلاعیه ستاد مشترک ارتش

اولین اطلاعیه ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران در روزهای قبل از سی یکم شهریور ماه ۱۳۵۹ منتشر گردید. این اطلاعیه به منظور آگاهی از حملات و درگیری‌هایی که در چند روز قبل از این تاریخ رخ داده صادر شده است. در بخشی از اولین اطلاعیه ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران آمده است:

«... در مناطق غرب کشور ممکن است قطعات و

یا لاشه‌های عمل نکرده بمب‌ها، موشک‌ها و خمپاره‌های رها شده یافت گردد که خطرناک است. چنان چه به این قبیل اشیاء برخورد کردید، از دست زدن به آنها خودداری کرده و موضوع را به اولین واحد نظامی اطلاع دهید.»

لازم به ذکر است اطلاعیه شماره ۱۰ به بعد ستاد مشترک ارتش از حمله گسترده و سراسری نیروهای متجاوز عراقی به میهن اسلامی خبر داده شده است.

اولین هواپیمای سبک ترابری ساخت ایران

اولین هواپیمای سبک ترابری ساخت نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران موسوم به «پرستو» طی مراسمی با حضور حجت السلام هاشمی رفسنجانی نماینده امام در شورای عالی دفاع به پرواز درآمد. در این مراسم که حجت الاسلام توسلی از مسئولین دفتر امام، رئیس ستاد مشترک، فرمانده نیروی هوایی، نماینده امام در ارتش، سرپرست تبلیغات جنگ و جمعی از مسئولین نظامی و سیاسی حضور داشتند. گروهی از فیلمبرداران و خبرنگاران خارجی از پرواز موفقیت‌آمیز هواپیمای پرستو فیلم و گزارش تهیه کردند. در این مراسم ابتدا فرمانده لجستیکی نیروی هوایی ضمن اشاره به پیشرفت‌های این نیرو در زمینه ساخت قطعات هواپیمایی و اجرا پروژه‌های هواپیماسازی گفت:

«امروز شاهد پرواز هواپیمایی هستیم که با تلاش پرسنل متخصص و مبتکر نیروی هوایی تمام مراحل ساخت آن براساس استانداردهای بین‌المللی انجام شده است. این هواپیما که نام پرستو بر آن نهاده شده است در زیر موشک‌باران رژیم بعثی عراق تنها طی چهار ماه ساخته شده است و ما امروز شاهد پرواز آن هستیم.» سپس سرتیپ ستاری فرمانده نیروی هوایی، طی سخنانی با اشاره به این که هواپیمای مذکور اولین پروژه‌ای نیست که در این نیرو به اجرا در آمده است گفت: «نیروی هوایی همواره فعال بوده و سعی ما بر این است که تجهیزات موجود را در خدمت جنگ آماده نگهداریم.»

وی در پایان با تأکید بر امکانات تأسیسات و نیروی هوایی گفت: «ما مطمئن هستیم که امکانات لازم را در اختیار داریم که هواپیماهای مورد نیاز برای اجرای همه مأموریت‌ها را خودمان بسازیم.» سپس اولین هواپیمای ساخت نیروی هوایی، اولین پرواز آزمایشی را با اجرا مانورهای متعدد در حضور مهمانان و خبرنگاران خارجی، با موفقیت انجام داد. پس از این پرواز، حجت الاسلام و المسلمین هاشمی رفسنجانی ضمن بازدید از داخل هواپیمای پرستو و آشنا شدن با نحوه‌ی کارکرد آن با اهدای دسته‌های گل به خدمه پرواز و دست اندکاران ساخت هواپیمای مذکور از تلاش آنان تقدیر به عمل آمد.

اولین یگان اعزامی ارتش پس از تهاجم ارتش متجاوز عراق به میهن اسلامی

اولین یگان اعزامی نیروی ارتش جمهوری اسلامی به مناطق عملیاتی روز ۳۱ شهریور ماه ۱۳۵۹ صورت گرفت. در این اعزام تعداد نهصد نفر از دانشجویان دانشگاه افسری امام علی (علیه السلام) نیروی زمینی ارتش از تهران راهی جنوب شدند. اعزام دانشجویان دانشگاه افسری به ابتکار فرمانده شهید دانشگاه سرهنگ سیدموسی نامجو با چهار فروند هواپیمای سی ۱۳۰ به پایگاه هوایی امیدیه اهواز و از آنجا به خرمشهر صورت گرفت.



خاطرات رهبر انقلاب از شهید سپهبد علی صیاد شیرازی

او را از اوایل پیروزی انقلاب می‌شناختم

من تقریباً از اولین روزهای پیروزی انقلاب این شهید را شناختم. از اصفهان پیش ما می‌آمد، گزارش می‌داد و کمک می‌خواست؛ از آن وقت ما با ایشان آشنا شدیم. او سپس به کردستان رفت و بعد هم در دوران جنگ تحمیلی فعالیت کرد؛ بعد از جنگ هم که معلوم است. این که شما می‌بینید یک ملت، بزرگش، کوچکش، زن و مردش، جوانش، پیرش، امروزی‌اش، دیروزی‌اش، برای ابراز احترام به پیکر این شهید، یک اجتماع عظیم را به وجود می‌آورند - که جزو تشییع‌های کم نظیر در دوران انقلاب بود - به خاطر همین اخلاص و همین صفاست. خدای متعال دل‌ها را متوجه می‌کند. ما این را لازم داریم و الحمدلله امروز هم افراد این‌گونه داریم.

بیانات در دیدار فرماندهان ارتش - ۲۵ / ۱ / ۱۳۷۸

نبوغ نظامی

شاید امروز هم بعضی خیال کنند که عملیاتی مثل عملیات بیت المقدس، فقط یک هجوم انبوه انسانی بود! این‌ها سخت در اشتباهند. هیچ امواج انسانی، بدون فرماندهی قادر قاطع هوشیار، نمی‌تواند هیچ عملی را انجام دهد. در جنگ نظامی، سازماندهی و عملیات و فرماندهی و تاکتیک و دقت نظر و موقع‌شناسی و ده ها عامل در کنار هم، دانش نظامی را به وجود می‌آورد و استعداد و نبوغ نظامی را نشان می‌دهد. این اتفاق، در عملیات فتح خرمشهر - یعنی همان عملیات بیت المقدس - روی داد، که همین شهید عزیز اخیر ما - شهید صیاد شیرازی - یکی از کارگردانان اصلی این عملیات بود و خود او مثل ظهر چنین روزی، از آن‌جا با تلفن با بنده تماس گرفت و مژده پیروزی را داد و گفت سربازان عراقی صف طولانی کشیده‌اند تا بیایند اسیر شوند! ببینید این عملیات چقدر هوشمندانه و قوی و همه‌جانبه بود که نیروهای دشمن احساس اضطراب می‌کردند که برای حفظ جان خودشان بیایند خود را تسلیم اسارت کنند! که در آن روز هزاران نفر از نیروهای دشمن متجاوز که آن همه با غرور و تکبر، فریاد سر داده بودند، آمدند دودستی خودشان را تسلیم رزمندگان اسلام کردند!

بیانات در دیدار خانواده شهید - ۳ / ۳ / ۱۳۸۴

شیر همه‌ی بیشه‌ها

کشتن کسی مثل «صیاد شیرازی» خیلی هنر و توانایی و پیچیدگی تشکیلاتی نمی‌خواهد. آدمی از خانه‌اش بیرون می‌آید، سوار اتومبیلش می‌شود و بدون محافظ راه می‌افتد و می‌رود. در

این میان اگر دو نفر آدم، نامردانه و مخفیانه و با فریب‌گری تصمیم بگیرند او را به قتل برسانند، کار ساده‌ای است، والا اگر می‌خواستند مردانه جلو بیایند، صیاد شیرازی یک نفری جواب امثال آنها را می‌داد. کسی مثل امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام را هم یک نفر آدم با یک همدست می‌تواند بکشد؛ چون او شیر همه‌ی بیشه‌های مردانگی و شجاعت بود. بنابراین کشتن کسی مثل صیاد شیرازی، نه دلیل قوت سازمانی و نه دلیل طرفدار داشتن کسی است. این کار جز خباثت و شقاوت و دوری روزافزون آنها از مردم و ارزش‌ها، چیز دیگری را نشان نمی‌دهد. وقتی مردم به این حادثه، این طور جواب می‌دهند، خیلی چیزهای بزرگ به دست ملت می‌آید. خون شهید حقیقتاً چیز مبارک و عجیبی است. شما ببینید در تشییع شهید صیاد شیرازی چه اجتماعی تشکیل شد! همه متأثر بودند و گریه می‌کردند. هیچ کس به خاطر رودربایستی و برای نشان دادن خود نیامده بود؛ همه با یک انگیزه‌ی قلبی آمده بودند.

بیانات در دیدار فرماندهان ارتش - ۲۵ / ۱ / ۱۳۷۸



معجزه اخلاص

بنده وقتی به تلویزیون نگاه می‌کردم، سیل عظیم و خروشان جمعیت را می‌دیدم. من چند جا این حالت را دیده‌ام که یکی از آنها این‌جا بود. دیدم یک عامل معنوی اثر می‌گذارد و آن، اخلاص است.

برادران عزیز! اخلاص چیز عجیبی است؛ یعنی کار را برای خدا کردن و همان چیزی که مضمون عامیانه‌اش در شعری آمده است: «تو نیکی می‌کن و در دجله انداز». انسان برای خدا کار خوب و درست و صحیح بکند و در پی این نباشد که حتماً به نام او ثبت شود و امضای او زیر آن بیاید؛ این بلافاصله اثر می‌دهد. خدای متعال بعد از شهادت این مرد، در همین قدم اول، به او اجر داد.

البته خود شهادت بزرگترین اجری بود که خدا به او داد؛ چون این طور کشته شدن، برای انسان خیلی افتخار است. بالاخره صیاد شیرازی، یک مرد پنجاه و چند ساله، ده سال دیگر، بیست سال دیگر، سی سال دیگر - که با یک چشم به هم زدن می‌گذرد - از دنیا می‌رفت و از همین دروازه عبور می‌کرد؛ منتها با یک ناخوشی، با یک بیماری، با یک تصادف، یا با یک سگته‌ی قلبی؛ از این حوادثی که دائم اتفاق می‌افتد.

بیانات در دیدار فرماندهان ارتش - ۲۵ / ۱ / ۱۳۷۸

حیف بود صیاد بمیرد

دو هفته پیش شهید کاظمی پیش من آمد و گفت از شما دو درخواست دارم: یکی این که دعا کنید من روسفید بشوم، دوم این که دعا کنید من شهید بشوم. گفتم شماها واقعا حیف است بمیرید؛ شماها که این روزگارهای مهم را گذرانیدید، نباید بمیرید؛ شماها همه‌تان باید شهید شوید؛ ولیکن حالا زود است و هنوز کشور و نظام به شما احتیاج دارد. بعد گفتم آن روزی که خبر شهادت صیاد را به من دادند، من گفتم صیاد، شایسته‌ی شهادت بود؛ حشش بود؛ حیف بود صیاد بمیرد. وقتی این جمله را گفتم، چشم‌های شهید کاظمی پر اشک شد، گفت: ان شاءالله خبر من را هم به‌تان بدهند!

فاصله‌ی بین مرگ و زندگی، فاصله‌ی بسیار کوتاهی است؛ یک لحظه است. ما سرگرم زندگی هستیم و غافلیم از حرکتی که همه به سمت لقاءالله دارند. همه خدا را ملاقات می‌کنند؛ هر کسی یک طور؛ بعضی‌ها واقعا روسفید خدا را ملاقات می‌کنند، که احمد کاظمی و این برادران حتماً از این قبیل بودند؛ اینها زحمت کشیده بودند.

بیانات در مراسم تشییع پیکرهای فرماندهان سپاه - ۲۱ / ۱۰ / ۱۳۸۴

مرگ تاجرانه

بنده از قدیم می‌گفتم شهادت مرگ تاجرانه و مرگ زرنگه‌است. آدم همین روغن ریخته را نذر امامزاده می‌کند. انسان جان رفتنی از دست دادنی نماندنی را به گونه‌ای به خدای متعال می‌سپرد؛ در صورتی که این متعلق به اوست و او بالاخره انسان را می‌برد. بنابراین اولین اجری که خدا به شهید داده، خود شهادت است؛ یعنی روغن ریخته‌ی او را قبول کرد و هدیه‌ای را پذیرفت و در نتیجه شهید در عالم وجود و تا قیامت، انسان با ارزش و ماندگاری شد.

بیانات در دیدار فرماندهان ارتش - ۲۵ / ۱ / ۱۳۷۸



جواب امام(ره) را چه بدهیم!

سپهبد شهید علی صیاد شیرازی (۱۳۷۸/ ۱/ ۲۰)

– خیلی اشکش را نگه می‌داشت توی چشمش، همسرش فقط یک‌بار گریه‌اش را دید، وقتی امام رحلت کرد. دوستش می‌گفت: «ما که توی نماز قنوت می‌گیریم از خدا می‌خواهیم که خیر دنیا و آخرت را به ما اعطا کند و یا هر حاجت دیگری که برای خودمان باشد؛ اما صیاد تو قنوتش هیچ چیزی برای خودش نمی‌خواست. بارها می‌شنیدم که می‌گفت (اللهم احفظ قائدنا الخامننه ای) بلند هم می‌گفت از ته دل...».

– اوایل جنگ بود. در جلسه‌ای بنی صدر بدون «بسم الله» شروع کرد به حرف زدن، نوبت که به صیاد رسید به نشانه‌ی اعتراض به بنی‌صدر که آن زمان فرمانده کل قوا بود، گفت: «من در جلسه‌ای که اولین سخنرانش بی‌آن که نامی از خدا ببرد، حرف بزند، هیچ سخنی نمی‌گویم.»

– می‌گفت: «پول برای من با کثافت فرقی نمی‌کند». الان کسی این حرف‌ها را باور نمی‌کند، اما علی بعد از پیوستن به دانشگاه افسری، همه حقوق خود را به من می‌داد و می‌گفت: مادر، من یک جور گلیم خود را از آب بیرون می‌کشم، اما شما ۵ تا پسر و ۲ تا دختر دارید. البته بعد از ازدواج نیز باز بخشی از حقوقش را برای ما می‌فرستاد و تا وقتی شهید شد این مقرری قطع نمی‌شد. علی می‌گفت بابا چطور با این حقوق ناچیز بازنشستگی که تازه همین چند وقت پیش شد ۱۲۰ هزار تومان، می‌توان این خانواده شلوغ و پر رفت و آمد را بچرخاند. – قرار بود صبح روز عید غدیر برود به خدمت آقا و درجه‌ی سرلشکری‌اش را بگیرد. همه تبریک گفتند. خودش می‌گفت: «درجه گرفتن فقط ارتقای سازمانی نیست وقتی آقا درجه را روی دوشم بگذارند، حس می‌کنم ازم راضی هستند. وقتی ایشان راضی باشد امام عصر(عج) هم راضی‌اند. همین برایم بس است. انگار مزد تمام سال‌های جنگ را یک‌جا بهم داده‌اند.» – صبح روز بعد از خاکسپاری، خانواده اش نماز صبح را خواندند و از آن طرف رفتند بهشت زهرا(س)، سر قبر صیاد. اما پیش از آنها کسی دیگری هم آمده بود؛ آقا که گفت: «دل‌م برای صیادم تنگ شده، مدتی است ازش دور شده‌ام.»

– موقعی حضرت امام(ره) او را به حضور طلبیدند و دستور اکید دادند که شمال غرب کشور ناامن است و فقط شما می‌توانید امنیت آنجا را برقرار کنید. صیاد هم بلافاصله در خانه خود ستادی تشکیل دادند و افراد مورد اعتماد را برای اجرای امر امام(ره) انتخاب کرد. ضمن این که او بعد از کناره‌گیری از فرماندهی نیروی زمینی قسم یاد می‌کرد؛ اگر امام بفرماید لباس هایت را بکن یا درجه گروهبان سومی بزنی، به خدا این کار را بدون کمترین ناراحتی انجام خواهم داد.

– اولین و آخرین دغدغه شهید صیاد شیرازی، وحدت نیروهای مسلح و تبعیت از ولایت فقیه و امنیت ملی بود. ایشان در تاریخ ۱/۴/۷۷ طی یادداشتی این دغدغه را با تمام وجودش در عباراتی آورده است. در میان این عبارات، مطالب بسیار مهمی به چشم می‌خورد. از جمله این که: «موضع ولایت بر ما با این صراحت ابلاغ می‌شود و نباید ما در اجرای آن عاجز باشیم. رضایت خداوند و ولی‌امر مسلمین از ما، پایه و رکن نجات از تنگناهاست.»

– در عملیات بدر در اسفند ۱۳۶۳ یک هفته پس از این که نیروهای اسلام جاده بصره – بغداد را قطع کردند و با احداث پل بر روی رودخانه دجله آن جا را تصرف کردند، بنا به دلایلی مجبور به عقب نشینی شدند آن هم تا جزیره مجنون. سپهبد شهید صیاد شیرازی و سرلشکر صفوی آخرین نفراتی بودند که از منطقه عملیات عقب آمدند، در چنین اوضاعی او با یک حالت خاص و برافروخته خود را از قایقی که برای آنها تهیه شده بود به آب انداخت و گفت: «چگونه زنده باشیم و عقب بنشینیم؟ جواب امام(ره) را چه بدهیم!».



سرلشکر شهید محمد فراشاهی – فرمانده تیپ سقز(۱۳۵۸/ ۵/ ۳۱)

شهید سرلشکر محمد فراشاهی در ۲۸ مهر ۱۳۱۶ در خانواده‌ای مذهبی و با اصالت یزدی قدم به عرصه وجود نهاد. دوره ابتدایی را در شهر قم و در سال ۱۳۲۸ و دوره متوسطه را نیز در همان شهر و در سال ۱۳۳۵ به اتمام رساند. ایشان پس از طی موفقیت آمیز دوره دانشکده افسری به عنوان استاد نقشه‌خوانی به تربیت دانشجویان دانشگاه افسری همت گمارد. بعد از این دوره در تاریخ ۱۳۵۸ از مرکز آموزش ۰۱ نیروی زمینی ارتش در تهران به تیپ ۲ لشکر ۲۸ پیاده کردستان منتقل و به سمت فرماندهی گردان ۱۰۷ پیاده اختصاص داده شد. در این مدت، به خاطر خلاقیت‌ها و شایستگی‌هایی که از خود نشان داد، بارها مورد تشویق و تقدیر فرماندهان وقت قرار گرفت.

در مورد خصوصیات و شخصیت این دل‌آور جبهه‌های حق علیه باطل می‌توان گفت که آزادی و آزادی‌خواهی این شهید والامقام به حدی بود که در زمان حکومت نظامی تهران، در قبل از انقلاب، متوجه حساسیت موج انقلاب گشته و با وجود دستورات ارشد خود در آن زمان از رفتن به محل مأموریت خویش جهت اداره امور حکومت نظامی منطقه‌ای که به ایشان محول شده بود امتناع ورزید و به سرپازان تحت امر خود نیز دستورات اکید صادر کرده بود که خشاب‌های خود را خالی نگه دارند.

وی همیشه به این نکته معتقد بود که لباس نظامی لباس شهادت او است. همواره تأکید می‌کرد: «نباید امام(ره) را تنها بگذاریم. من و امثال من باید شهید شویم تا ریشه‌های انقلاب نوپایمان استوار گردد. نباید اجازه دهیم که حتی یک وجب از خاک کشورمان اشغال شود.»

بنا بر گواهی هم‌زمانش، شهید فراشاهی مظهر پاکی، شرافت، شجاعت و صداقت بود و همیشه تأکید داشت حقوقی که از دولت می‌گیرد متعلق به بیت‌المال است و در ازای آن باید به مردم خدمت کند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، وی داوطلبانه به منطقه کردستان رفت و جزو اولین افسرانی بود که فرمان امام را اجابت نمود و تا پای جان در برابر دشمنان قسم خورده نظام اسلامی ایستاد. سرانجام در روز ۳۱ مرداد سال ۱۳۵۸ در درگیری که بین حزب منحل دموکرات و نیروهای جان برکف ارتش جمهوری اسلامی ایران در پادگان سقز ایجاد شد، مورد اصابت گلوله قرار گرفت و با خلوص نیت و در حالی که روزه‌دار بود، در ماه مبارک رمضان با تقدیم جان خود به ملت همیشه قهرمان ایران اسلامی، به فیض عظیم شهادت نایل آمد.



سرهنگ خلبان شهید نصرت‌الله آقایی (۱۳۵۹/۱۰/۱۷)

سرهنگ خلبان شهید نصرت‌الله آقایی، فرزند عبدالله، در روز پنجم فروردین سال ۱۳۲۷ در شهرستان ساوه به دنیا آمد. پس طی دوران طفولیت، تحصیلات ابتدایی را تا پایه چهارم در ساوه گذراند و پس از آن به همراه خانواده به شهر مقدس قم مهاجرت نمود. در آن شهر تحصیلات خود را با موفقیت ادامه داد و در سال ۱۳۴۵ موفق به اخذ دیپلم ریاضی از دبیرستان «شیخ صدوق» شد.

سال بعد جهت ادامه تحصیل به تهران رفت و به عنوان «همافر» در نیروی هوایی مشغول کار و تحصیل گردید. در سال ۱۳۴۶ در آزمون دانشکده افسری شرکت نمود و پس از قبولی به دانشکده افسری رفت و سه سال بعد به عنوان خلبان فارغ التحصیل شد و به نیروی هوایی ارتش پیوست.

او پرواز را تجربه کرد و پس از آن به آموزش خلبانی پرداخت. در همین زمان بود که برای فراگیری دوره‌های تکمیلی خلبانی به آمریکا اعزام شد و با توانایی و استعدادی که از خون نشان داد، موفق به کسب دو مدرک عالی از آمریکا و فرانسه شد.

پس از بازگشت به وطن در تهران سکنی گزید و ازدواج نمود که ثمره این ازدواج دو فرزند به نام‌های «آرش و آناهیتا» می‌باشد. در زمان شهادت پدر، آرش ۹ ساله و آناهیتا ۲ ساله بود.

وی در سال ۱۳۴۲، زمانی که محصل و نوجوان بود با شخصیت و نهضت امام خمینی (ره) آشنا شد و وقتی که در دانشکده افسری به تحصیل اشتغال داشت با مبارزان سیاسی تماس برقرار نمود. در جلسات سخنرانی رهبران مبارز شرکت می‌کرد و کتب شهید مطهری را مطالعه می‌نمود. او علاقه خاصی به نهج البلاغه داشت و با این زمینه فکری و روحی به صحنه مبارزات علنی علیه رژیم حاکم وارد شد.

برادر شهید آقایی در این باره می‌گوید:
«او از تهران می‌آمد و با لباس مبدل در تظاهرات شرکت می‌کرد و هیچ ترسی هم از دستگیری نداشت.»

در سال ۱۳۵۹، همزمان با آغاز جنگ تحمیلی به دلیل شغل حساس خود - خلبان جنگنده - به صحنه نبرد رفته و با کمک‌رسانی به خط مقدم جبهه و نقاط درگیری و حمل مجروحان به پشت جبهه خدمت می‌نمود. او انجام هر مأموریتی را وظیفه و تعهد خویش به اسلام و ایران می‌دانست و معتقد بود که اسلام حقی برتر و بیشتر بر ذمه همگان دارد و هر فرد مسلمان، متعهد و مکلف بر ادای دین خود نسبت اسلام است.

شهید آقایی علی‌وار زیستن و علی‌وار بودن، علی‌وار مردن را سرلوحه کار خود قرار داده بود و در نهایت نیز به هدف خود؛ مقام رفیع شهادت نائل آمد.

برادر شهید آقایی پیرامون شهادت او می‌گوید:
«نصرت‌الله تازه از مأموریت برگشته بود که به او خبر دادند یک پرواز مهم است و خلبان آن هنوز نیامده در صورتی که شما می‌توانید پرواز را انجام دهید، اعلام آمادگی کنید. او بدون تأمل پذیرفت و با وجود خستگی از مأموریت قبل، کار جدید را آغاز نمود. در همین لحظه - قبل از پرواز - خلبانی که از ابتدا قرار بود این پرواز را انجام دهد حاضر شده و می‌گوید: "شما می‌توانید برگردید"، ولیکن او نپذیرفته و اظهار می‌دارد:
«تا اینجا آماده‌ام و دیگر بر نمی‌گردم.»

سرانجام در روز هفدهم دی ماه سال ۱۳۵۹ به بندر ماهشهر پرواز نمود و مهماتی را که قرار بود به آنجا برساند تخلیه کرد. در راه بازگشت به تهران، از فرودگاه کرمانشاه طی تماسی برای حمل مجروح تقاضا شد و او به طرف کرمانشاه تغییر مسیر داد. هنوز به فرودگاه کرمانشاه نرسیده بود که وضعیت قرمز اعلام شد، به ناچار مسیر خود را به سمت تهران عوض نمود، ولی مجدداً اطلاع داده شد که خطر رفع شده است و او دوباره به سمت کرمانشاه تغییر جهت داد؛ اما در همین حین هواپیمایش دچار سانحه شده و به همراه چند تن از همکارانش به فیض شهادت نائل آمد.

یار امام

سپهبد شهید
ولی‌الله قرنی



سپهبد شهید ولی‌الله قرنی (۱۳۵۸/۲/۳)

شهید قرنی در سال ۱۲۹۲ خورشیدی، در خانواده‌ای متوسط از منظر مادی و در عین حال با روحیه مذهبی، در تهران به دنیا آمد. وی سومین فرزند خانواده بود. پدرش، میرزا آقاخان نام داشت و از مدیران مخابرات تهران بود. به هنگام خردسالی‌اش، پدر چند سالی به شیراز منتقل شد و خانواده در شیراز اقامت داشت و مجدداً به تهران بازگشتند. اما پدر، در راه بازگشت، در آباده بیمار شد و به سبب همان بیماری از دنیا رفت. به هنگام فوت پدر، شهید قرنی ده سال بیش نداشت. خانواده‌اش یک سال در اصفهان اقامت گزید و وی تحصیلات ابتدایی خود را در دبستان گل‌بهار اصفهان به اتمام رساند. پس از بازگشت به تهران، تحصیلات متوسطه‌اش را در دبیرستان دارالفنون آغاز کرد و در دبیرستان نظام ارتش به پایان رساند. در سال ۱۳۰۹ وارد دانشکده افسری شد و در سال ۱۳۱۳ با درجه ستوان دومی، در رشته توپخانه فارغ‌التحصیل گردید. وی از هوش و استعدادی سرشار برخوردار بود، چنان که در دبیرستان نظام، میان ۳۲ تن از همکلاسان خود - که همه برگزیده بودند - نفر دوم و در دانشکده افسری هم با معدل ۶۸/۱۷ نفر سوم شد. (نوروزی فرسنگی، ۱۳۸۳)

مشاغل مهمی که شهید قرنی در طول خدمت خود عهده‌دار بوده و از خلاصه وضعیت خدمتی‌اش استخراج شده، نقطه پایانی است بر این دوره از زندگانی وی. مشاغل مهم: کفیل فرمانده گردان ۲ هنگ ۴ توپخانه، فرمانده گردان ۱۰۵، رئیس رکن دوم

ستاد مرکز تعلیماتی آمادگاه، فرمانده پارک توپخانه لشکر ۲، رئیس رکن سوم لشکر ۲ مرکز، رئیس ستاد لشکر ۲، معاون اداره دوم سررشته داری ارتش، فرمانده تیپ مستقل رشت، رئیس رکن دوم و معاون ستاد ارتش. وی دارای امتیازاتی به این شرح بوده است: آجودان مخصوص شاه و دارای نشان لیاقت درجه ۲ و ۳، نشان همایون درجه ۲، نشان دانش درجه ۲ و ۳، نشان افتخار درجه ۳ و ۱ و شش ماه ارشدیت. همچنین تشویقاتی چون: تقدیر در فرمان همگانی ارتش (۳ نوبت)، تقدیر در دستور قسمتی و کتبی (۴۳ نوبت) نیز داشته است.

زندگی خدمتی شهید قرنی (بخش نخست)

شهید قرنی در طول سال‌های خدمت خود (۱۳۱۳ - ۱۳۳۷)، یعنی حدود ۲۴ سال، مصدر خدمات و مشاغل مهمی بوده که در تمامی این مشاغل، شایستگی و لیاقت خود را به نمایش گذاشته. آخرین سمت ایشان پیش از اخراج از ارتش، ریاست رکن ۲ و معاونت ستاد ارتش بوده است. این شغل، با توجه به موقعیت زمانی و وضعیت ارتش پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شغل بسیار مهمی بوده که هر کس قادر به تصدی آن نبوده است. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تغییرات همه جانبه در کشور، ارتش نیز دستخوش تغییرات زیادی شد که از جمله آنها روی کار آمدن افسرانی همچون تیمور بختیار،

کیا، علوی مقدم و ... بود که افرادی فاسد، متملق، چاپلوس، سر سپرده و خود فروخته بودند و سرانجام، با وجود برخورداری از همه گونه امکانات و امتیازات، به ولی نعمت خود نیز خیانت کردند، وجود این اشخاص، آزادی عمل آنان و آنچه از فساد و تباهی انجام می دادند، برای افسر خوش نام، پاک و درستی چون قرنی قابل تحمل نبود. شغل حساس قرنی ایجاب می کرد تا وی بنا به مسئولیتی که داشت، چهره حقیقی این اشخاص را به شاه بنمایاند و او را از آنچه اینان می کردند، آگاه سازد. اما شاه که خود با حمایت و پشتیبانی این افراد، در جریان کودتای ۲۸ مرداد به ایران بازگشته و مجدداً به سریر قدرت نشسته بود، طبیعتاً حاضر نبود استدلال قرنی را بپذیرد؛ چه آن که می دانست اگر باز هم تحت سلطنت وی تهدید بشود، افرادی نظیر بختیار و امثال وی - به خاطر منافع فردی خودشان - دوباره او را به قدرت باز خواهند گرداند. از این رو، قرنی در وضعیت بدی قرار گرفته بود. از یک سو منویات درونی اش را برای شاه آشکار و از سوی دیگر، خود را به دشمنان معرفی کرده بود. در این ایام قرنی، با وجود تصدی شغل معاونت ستاد ارتش، حداقل به عنوان مخالف امرای ارشد نظام شاهنشاهی، آن هم در سطح ارتش خود را نشان داده بود. ولی او از این حوادث و اتفاقات کوچک ترین ترسی به خود راه نمی داد و چون خود را در جبهه حق می دید، اطمینان به پیروزی حق و نابودی باطل داشت.

حوادث و رویدادهای بعدی، قرنی را در انجام آنچه می خواست، مصمم تر کرد. او به این نتیجه رسیده بود که باید این شجره خبیثه را از ریشه قطع کرد و برای این کار پیش بینی های لازم را نیز انجام داد. سرانجام وی تصمیم گرفت تا نیت خویش را عملی سازد. وی معتقد بود که «شاخه نظامی ناراضیان آماده است... اقدامات در ارتش با من؛ اغلب افسران جزء، از ستوان دومی تا سرهنگ دومی ناراضی هستند...» (نوروزی فرسنگی، ۱۳۸۳) اقدام سرلشکر قرنی، کودتا بود و ظاهراً از همه جوانب هم شرایط فراهم شده بود، اما در شگفتی تمام کودتا «لو» رفت و اغلب قریب به اتفاق عواملش، از جمله سرلشکر قرنی دستگیر شدند. در آغاز صحبت از اعدام قرنی بود، ولی بعداً بنا به عللی که هنوز کاملاً معلوم نشده، دادگاه، سرلشکر قرنی را به اخراج از ارتش و سه سال حبس محکوم کرد. وی در اسفند ۱۳۳۹ از زندان آزاد شد و از آن پس شدیداً تحت مراقبت امنیتی قرار داشت. در مدت سه سالی که قرنی در زندان (دور اول) به سر برده، با روحانیان مخالف نظام شاهنشاهی دوستی و رابطه نزدیک پیدا کرد. به این سبب بود که پس از حوادث ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و به دنبال دستگیری و زندانی شدن امام خمینی (ره)، در بهمن همان سال، سرلشکر قرنی نیز برای دومین بار، به اتهام داشتن رابطه با آیت الله طالقانی و بعضی از روحانیان، از جمله آیت الله العظمی محمدحادی میلانی، زندانی شد.

پس از چندماه که در زندان قزل حصار به سر برد، در سال ۱۳۴۳ به زندان قصر منتقل شد تا دوران محکومیت خود را در آنجا بگذرانند. شهید قرنی پس از پایان محکومیت سه ساله خود، در دی ماه ۱۳۴۵ از زندان آزاد شد. البته رفت و آمد و ارتباطهایش تحت کنترل شدید ساواک قرار داشت. از این رو، با احتیاط زیادی عمل می کرد و اجازه نمی داد نقطه ضعفی از او بگیرند. این وضعیت تا آستانه انقلاب اسلامی ادامه داشت، تا این که شهید قرنی در جریان انقلاب به نیروهای انقلابی پیوست. به هنگام شکل گیری و گزینش اعضای شورای انقلاب که از سوی حضرت امام خمینی (ره) صورت می گرفت و همگی از صافی های متعدد باید عبور می کردند، ایشان به عضویت این شورا انتخاب شد. بعد از پیروزی انقلاب، بلافاصله، یعنی روز ۲۳ بهمن، سرلشکر قرنی، ضمن اعاده به ارتش با درجه سرلشکری به عنوان رئیس ستاد ارتش انقلاب، با حکم امام خمینی (ره) منصوب شد. از این تاریخ مرحله دوم خدمت نظامی وی آغاز می شود، هر چند که این دوره ۴۳ روز بیش نپایید (۲۳ بهمن ۱۳۵۷ تا ۶ فروردین ۱۳۵۸)، شهید قرنی در این دوره کوتاه نیز مصدر خدمات مهمی بود که اجمالی از آن از نظر خوانندگان عزیز می گذرد.

زندگی خدمتی شهید قرنی (بخش دوم)

بخش دوم خدمت شهید قرنی در ارتش متعلق به دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی است. روز ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ - به فاصله یک روز پس از پیروزی - شهید قرنی که در شورای انقلاب عضویت داشت، با حکم «ریاست ستاد ارتش ملی اسلامی» وارد ستاد ارتش شد و بلافاصله کارش را شروع کرد. شرایط آن روز به گونه ای بود که قرنی ناگزیر بود در چند جبهه مبارزه کند. گروهک های ضدانقلاب که بعدها خبث طینت آنان برای مردم مشخص شد، ضدانقلاب که به صورت رسمی در برابر انقلاب اسلامی موضع گرفته بود و کسانی که دوستدار انقلاب بودند، ولی ندانسته با ارتش و وجود آن مخالف می ورزیدند، شعار شیطانی انحلال ارتش، آن هم با توجه به امکاناتی که گروهک ها در اختیار داشتند و پشتوانه محکمی که از سوی استکبار جهانی ضدانقلاب داخلی را مورد حمایت قرار می داد، چیزی بود که قرنی و همفکرانش باید با آن مبارزه می کردند. ماجرای حزب دمکرات کردستان و گروهک کومله، مسلح بودن ضدانقلاب در منطقه حساس کردستان و خلع سلاح پادگان مهاباد که موجب شد ضدانقلاب پادگان لشکر ۲۸ سنندج را در محاصره خود بگیرد و فرمانده لشکر (سرهنگ صفری) را وادارد تا در تلویزیون سنندج حاضر شده و از کارکنان لشکر بخواهد خود را تسلیم کنند و ... از جمله مواردی است که فردی مانند قرنی، به عنوان رئیس ستاد ارتش ملی اسلامی باید در برابرش ایستادگی می کرد.

اواخر اسفند ۱۳۵۷ ماجرای حمله به پادگان سنندج از سوی ضدانقلاب کردستان پیش آمد. به دنبال آن تعدادی از اعضای شورای انقلاب به سنندج سفر کردند تا با ضدانقلاب (حزب دمکرات) به مذاکره بپردازند. شهید قرنی با کمک نیروی زمینی و هوانبروز، به رغم خطرات زیادی که وجود داشت، توانست لشکر را از محاصره نجات دهد. اقدامات نظامی قاطعانه شهید قرنی مورد قبول دولت موقت نبود و از طرفی شهید قرنی هم حاضر نبود روش نظامی خود را که مخالفت با مامشات بود، عوض کند. لذا وی استعفاى خود را نوشت، به قم برد و تسلیم حضرت امام (ره) کرد. امام (رحمه الله علیه) نیز با استعفاى شهید قرنی مخالفت کرده و از او خواستند که به تهران باز گردد و به مسئولیت خود ادامه دهد. چندی بعد از این اتفاقات، مرحوم مهندس بازرگان شهید قرنی را به دفترش دعوت کرد. در این ملاقات بازرگان به قرنی گفته بود که استعفايش را پذیرفته است. شهید قرنی گفته بود که استعفايش را به امام داده، نه به نخست وزیر! آقای بازرگان گفته بود که امام استعفاى شما را پذیرفته اند. شهید سرلشکر قرنی با شنیدن این حرف به دفترش تلفن کرده و با امیر سرلشکر هادی شادمهر (معاونش) صحبت کرده و می گوید که دیگر به محل کارش نخواهد آمد. (نوروزی فرسنگی، ۱۳۸۳) به این ترتیب بخش دوم خدمت شهید قرنی پس از گذشت ۴۳ روز پرماجرا و پرتنش، در ششم فروردین ۱۳۵۸ به پایان رسید. پیدا نیست که آیا پس از استعفاى شهید قرنی از ریاست ستاد ارتش، باز هم عضویت ایشان در شورای انقلاب پابرجا بود، یا نه. قدر مسلم این که با این کناره گیری از خدمت، قرنی در حقیقت خانه نشین شد و شرایط به گونه ای بود که ضد انقلاب داخلی و گروهک های حاضر در صحنه انقلاب، چه در دوران خدمت و چه در دوران خانه نشینی شهید قرنی، با سوء استفاده از فرصت پیش آمده، به ترور شخصیت وی پرداختند. از آنجا که با کمال تأسف کسی از حریم شخصیت و وجهه شهید قرنی دفاع نکرد، دشمنان تا توانستند در مطبوعات و رسانه ها از وی و عملکردش در طول دوران خدمت (پس از انقلاب) بد گفتند و او را به باد انتقاد گرفتند. شهید قرنی، فارغ از همه بدگویی ها و انتقادهای، در خانه نشست و منتظر سرنوشت خویش شد. این انتظار برای قرنی که حالا در سن نزدیک به ۷۰ سالگی، بیش از چهل سال مبارزه را پشت سر نهاده بود، زندان رفته بود و شکنجه های جسمی و روحی فراوان را از سر گذرانده بود، فقط بیست و هشت روز به درازا کشید؛ یعنی تا روز سوم اردیبهشت ۱۳۵۸.

شهادت

ترور شهید سرلشکر محمولی قرنی به گروهک تروریستی فرقان نسبت داده شده و این گروهک نیز مسئولیت این جنایت بزرگ را به گردن گرفته است. گروهک فرقان چنان که بعدها مشخص شد، یک گروه تروریستی آلت دست بیگانگان بود. یک گروه محارب با انقلاب و نظام جمهوری اسلامی که در قالب تروریسم هدایت شده از جانب مثلث سیا، صهیونیسم و ساواک، حملات خود را علیه روحانیت مبارز و چهره های ارزشمند نظام

جمهوری اسلامی سامان دهی می کرد. گروهی که خطر نفوذ افکار التقاطی و مادی آنها در بین جوانان، به ویژه دانشجویان، از سوی استاد شهید آیت الله مطهری حدود دو سال پیش از انقلاب، یعنی از بدو تشکیل گروهک مذکور احساس شده بود. (نوروزی فرسنگی، ۱۳۸۳) ترورهای زیادی به این گروه نسبت داده شده و فرقان عامل از میان رفتن افراد زیادی بوده است، از جمله ترور شهیدانی چون قرنی، مطهری، حاجی طرخانی، محسن بهبهانی، حاج مهدی عراقی، آخیم لایپ (آلمانی)، قاضی طباطبایی و دکتر مفتاح که تمامی در سال ۱۳۵۸ صورت گرفت، بخشی از کارنامه سیاه گروهک فرقان را تشکیل می دهد. ترور شهید سرلشکر قرنی، نخستین جنایت گروهک تروریستی فرقان است. روز سوم اردیبهشت ۱۳۵۸، ساعت ۱۱:۳۰ سرلشکر محمد ولی قرنی که در منزل شخصی اش (خیابان ولی عصر فعلی) به سر می برد، به هنگام مراجعه به حیاط منزل، از بیرون ساختمان (احتمالاً از ساختمان های روبه رو) مورد هدف قرار گرفت. صدای فریاد قرنی که می گفت «سوختم»، «سوختم» همسرش را که داخل ساختمان بود، به حیاط کشاند و وی با بیکر غرقه در خون قرنی که میان حیاط افتاده بود، روبه رو شد. (مجله صف، ۱۳۵۹) ضارب شهید سرلشکر قرنی، یکی از اعضای گروهک محارب و منحرف فرقان به نام حمید نیکنام بود که دستگیر و اعدام شد. ابوالفضل نورایی

منابع و مأخذ:

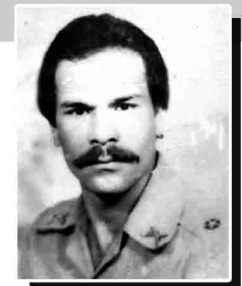
- ۱ - نوروزی فرسنگی، احمد، ناگفته هایی از زندگی شهید قرنی، ج دوم، تهران: زهد، ۱۳۸۳.
- ۲ - سازمان عقیدتی سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران (دفتر سیاسی).
- ۳ - مجله صف، ارگان ارتش جمهوری اسلامی ایران، شماره ۱۲۵، اردیبهشت ۱۳۵۹.
- ۴ - سازمان عقیدتی سیاسی ارتش، آرشیو (مرکز اسناد).

پی نوشت ها:

- ۱- ظاهراً امتیازاتی چون آجودان شاه بودن و داشتن نشان لیاقت، آن هم در یک نظام باطل، قطعا دارای بار منفی است، اما در مورد شخصی همچون شهید قرنی که بعدها به خاطر اعتقاد و ایمانش، به تمامی این امتیازات و افتخارات پشت پا زده و زندان و محکومیت و خلع درجه را به جان خرید، بیانگر بی ارزش بودن چنین امتیازاتی است.



خاطراتی از شهدای ارتش استان قم



ستوان یکم شهید علی احمدلو
تولد: ۱۳۳۶/ ۱/ ۱ - شهادت: ۱۳۵۹/ ۸/ ۷ - آبادان

سال دوم دانشجویی اش با اوج گیری تظاهرات و فعالیت های مردم هم زمان بود. با لباس مبدل و به طور ناشناس در صحنه های مبارزه علیه رژیم شرکت فعال داشت. چندین بار از سوی مسئولان ارشد دانشکده تهدید به اعدام شده بود؛ اما نه تنها خودش مبادرت به این کار می کرد؛ بلکه دیگران را نیز تشویق می نمود. شب بیست و یکم بهمن ۱۳۵۷، یک ملحفه سفید برداشت و فریاد می زد: «هر کسی امام خمینی را می خواهد، اسلام را می خواهد، از این دانشگاه بزند بیرون!» خودش به سرعت خارج شد و به دنبال او پانصد افسر از آنجا بیرون آمدند.

یکی از دوستان شهید



استوار یکم شهید خداداد محمدشاهی
تولد: ۱۳۳۶/ ۱۱/ ۳ - شهادت: ۱۳۶۰/ ۵/ ۲۵

یک روز به خانه آمد. لباس هایش در آورد و گفت: «می خواهم از رژیم شاه بیرون بیایم. مردم هر جا ما را می بینند، فحش می دهند».

بعد از پیروزی انقلاب به ارتش بازگشت و در جواب ما که او را منع می کردیم گفت: «الآن نظام جمهوری اسلامی و ارتش امام خمینی است.»

همسر شهید



ستوان یکم شهید مسعود (ابوالحسن) اسماعیلی
تولد: ۱۳۲۶/ ۱۲/ ۵ - شهادت: ۱۳۵۹/ ۲/ ۷ - خرمشهر

یک بار که در منزل نبودیم مسعود تعدادی از فقرای شهر را در خانه جمع کرده بود و برایشان غذا و ... فراهم کرده بود. وقتی که به خانه رسیدیم و این منظره را دیدیم از ایشان پرسیدیم: «مسعود این ها کی هستند؟» در جواب گفت: «بندگان خدا! مادر مقداری به من پول بدهید تا به ایشان بدهم.» بعد از من پول گرفت و به آنها داد.

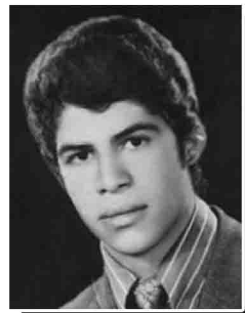
مادر شهید



کلبان شهید عباس اکبری
تولد: ۱۳۳۲/ ۷/ ۱ - شهادت: ۱۳۶۷/ ۴/ ۲۸ - عملیات مرصاد

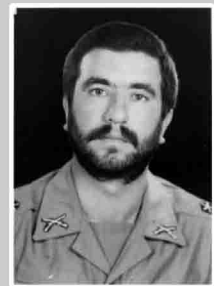
زمستان بود و از همدان مرخصی آمده بود قم. دیدم کت تنش نیست و در آن سوز سرما با یک لا پیراهن آمده. گفتیم: «باباجان! چرا توی این سرما لباس نمی پوشی؟ مریض می شوی!» جواب داد: «توی راه که می آمدم، یک نفر را کنار خیابان دیدم. داشت از سرما می لرزید. من هم کتَم را به او دادم.»

پدر شهید



گروهان یکم شهید محمدحسین متقیان
تولد: ۱۳۳۶/ ۱/ ۱ - شهادت: ۱۳۵۹/ ۱۰/ ۳

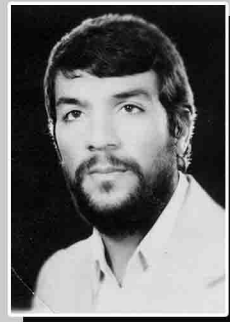
سال ۱۳۵۴ وارد ارتش شد. با این که درجه دار ارتش بود از سال ۱۳۵۶ همگام با دیگر انقلابیون وارد مبارزه شد. لباس شخصی می پوشید و تا نیمه های شب با دسته های مردم در تظاهرات شرکت می کرد. او را بارها به خاطر اجرا نکردن دستور فرماندهان مینی بر شلیک کردن به سمت مردم، بازداشت کرده بودند. با شروع جنگ، عصر عاشورا به جبهه کرخه نور اعزام شد و در روز اربعین حسینی در حال خواندن نماز روی تانک خود به شهادت رسید. در تشییع جنازه اش بنا به وصیتی که کرده بود عکسش را روی تابوتش نزدند تا شرط اخلاص را حتی در تشییع جنازه هم رعایت کرده باشد. برگرفته از کتاب یادنامه شهدای سال اول دفاع مقدس شهرستان قم



ستوان یکم شهید ابوالفضل قهرمانی
تولد: ۱۳۳۹/ ۲/ ۲ - شهادت: ۱۳۶۶/ ۳/ ۱۴

با زحمت و کار زیاد توانست یک موتور سوزوکی بخرد. از خرید موتور خوشحال بود و همیشه مراقب آن. در نگهداری اش دقت زیادی می کرد تا این که به خدمت سربازی رفت. پس از مدتی نامه ای نوشت که موتورم را بفروشید و پولش را برایم بفرستید. پدرم در جواب نامه نوشته بود که اگر پول احتیاج داری برایت می فرستیم، نیازی به فروش موتور نیست. دوباره نامه ای نوشته بود که من پول موتور خودم را می خواهم، دوست ندارم شما توی سختی بیایید. برای مان تعجب آور بود که چطور حاضر به فروختن موتوری شده که این قدر به آن علاقه مند است. تا این که به مرخصی آمد و خودش موتور را فروخت و سریع برگشت. بعدها فهمیدیم موتور را برای انجام عمل کلیه یکی از دوستان هم خدمتی اش فروخته است.

برادر شهید



گروهان یکم شهید غلامرضا حمزه ای
تولد: ۱۳۳۴/ ۹/ ۱ - شهادت: ۱۳۶۱/ ۱/ ۳۰

یک روز وقتی از منطقه آمد با خود عکسی را که در جبهه گرفته بود آورد و گفت: «این را برای قاب عکس مزارم گرفته ام.» گفتیم: «تو که هنوز شهید نشده ای؟» نگاهی کرد و گفت: «من شهید می شوم و جایم مشخص است.» پرسیدم: «مگر جای شما کجاست؟» جواب داد: «گلزار شهدای شیخان.» در آن موقع گلزار شیخان پر شده بود و دیگر جا برای دفن شهدا نداشت. وقتی به او این موضوع را گفتیم، گفت: «نه، یک جای خالی برای من در آنجا هست.» شهید که شد جنازه اش را آوردند و در گلزار شهدای شیخان به خاک سپردند. مادر شهید



استوار یکم شهید علی عبدلی سنجانی
تولد: ۱۳۳۵/ ۷/ ۱ - شهادت: ۱۳۶۵/ ۲/ ۲۰

تک پسر خانواده بود. گفته بودند: «چون برادر نداری نمی خواهد به جبهه بروی.» اعتنایی نکرد. هر جوری بود کارش را درست کرد. همسرش را هم که باردار بود به منزل ما آورد و رفت جبهه. فرزندش که به دنیا آمد به او خبر دادیم و گفتیم: «خدا به تو پسری داده.» سال ۶۵ که شهید شد در وصیت نامه اش نوشته بود: «من پسرَم را خیلی دوست دارم؛ ولی اسلام عزیز است.»

مادر شهید





سرباز شهید سید محمد حسن میر جعفری
تولد: ۱۳۴۰/ ۱/ ۱۰ شهادت: ۱۳۵۹/ ۱۰/ ۱۵
 در شب شهادت (۲۸ صفر) حال و هوای دیگری داشت. او مشغول راز و نیاز با خدا بود. او به من گفت: «... از خداوند بخواه که من امشب یا فردا شهید بشوم و اگر شهادت نصیب من نشد، دیگر نمی خواهم شهید شوم تا سال دیگر در همین موقع.» پرسیدم: «چرا؟»

گفت: «چون نام من همانم جدم امام حسن مجتبی علیه السلام و ولادتم نیز همزمان با ولادت آن حضرت است؛ لذا دوست دارم شهادتم نیز در روز شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام باشد.»

این آرزوی شهید مستجاب شد و در ظهر روز ۲۸ صفر به شهادت رسید و به دیدار اجداد طاهرینش شتافت.

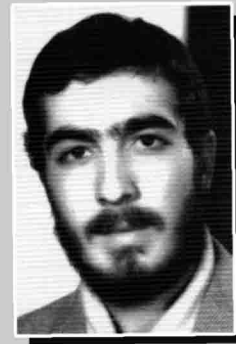
شهید امان رحیمی
 مادر شهید می گوید: «فرزند شهیدم یک سال قبل از شهادتش نزد من آمد و گفت: مادر! وصیتی دارم که فقط می خواهم تو بدانی و تا زنده ام به هیچ کس نگویم.» گفتم: «بگو.» گفت: «من شهید می شوم و دوست دارم که خودت مرا در آغوش گیری و در قبر بگذاری و صورتم را ببوسی.»

مادر شهید



سرباز شهید مجید عرب زاده قمی
تولد: ۱۳۴۰ شهادت: ۱۳۶۱/ ۴/ ۲۴
 مجید و جمعی از همزمانش در منزلی مورد هجوم دشمن قرار گرفتند و آذوقه شان تمام شد. چند روز گرسنه بودند تا این که مجبور شدند از گوشت گربه سد جوع کنند. بعضی از گزارشگرهای رادیو و تلویزیون این قضیه را سانسور نمودند؛ ولی او با عصبانیت اعتراض کرد و گفت: «بگذارید مردم بدانند این انقلاب، این جنگ با چه قیمتی به دست ما رسیده و پیروز شده ایم.»

حماسه‌ی مجید، ص ۱۵



سرباز شهید مصطفی فتاحی
تولد: ۱۳۴۰ شهادت: ۱۳۶۱

به بی سوادان علاقه مند به یادگیری، خواندن و نوشتن یاد می داد، و در مدت ۲۱ روز آنها را قادر به خواندن می کرد. او مبتکر نوعی روش یادگیری و آموزش سریع بود که قبل از اعزام هم آن را برای آموزش بی سوادان به کار می برد.

امانت سرخ، ص ۳۱

یادم می آید قبل از این که مصطفی را بخواهم به منطقه جنگی اعزام کنم خوابی دیدم که در آن آقای نورانی به خوابم آمد و به من انگشتر عقیقی داد. بعد من به ایشان گفتم شما چه کسی هستید؟ فرمودند: علی بن ابیطالب. بعد از چند روز که مصطفی می خواست عازم جبهه شود، من انگشتر عقیقی که دستم بود را به او دادم و سپس عازم شد. هر روز که مصطفی به من زنگ می زد به خاطر سلامتی او چیزی می خریدم و بین کارمندان اداره پخش می کردم. شبی در خواب دیدم که آن حضرت دوباره آمدند و به من امر کردند که انگشتر عقیق را پس بدهم. من می دانستم که بزرگان هدیه های خود را پس نمی گیرند، به هر حال انگشتر را در آوردم و به ایشان دادم. فردا به کارمندان گفتم مصطفی دیگر بر نمی گردد. زیرا حضرت انگشتر را پس گرفته است. بعد از چند روز به ما خبر دادند که مصطفی شهید شده است. جالب این است که او در شب تولد حضرت علی (ع) و در عملیات «علی بن ابیطالب» شهید شد. و چون خیلی زیر آتش و گلوله مانده بود و شناسایی او برایمان ممکن نبود، او را از همان انگشتر عقیق شناختیم و او را با همان انگشتر دفن کردیم. فقط خوشحالم که امانت سرخ حضرت را به ایشان بازگرداندم. پدر شهید امانت سرخ ص ۲۶



فرمانده نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران: نیروی زمینی ارتش بر فراز قله های اقتدار

هر سال با فرارسیدن ۲۹ فروردین، تقویم ها از روز ارتش و بزرگداشت حماسه آفرینی نیروی زمینی حکایت می کنند. در این روز، کارکنان ارتش از پادگان ها بیرون می آیند و در برابر دیدگان رسانه های داخلی و خارجی اقتدارشان را به نمایش می گذارند. ما نیز برآن شدیم تا مصاحبه ای را برای انتشار در نشریه قافله نور تهیه کنیم. به همین منظور با رویکرد «نیروی زمینی در سالی که گذشت» گفتگوی خود را با امیر سرتیپ احمدرضا پوردستان آغاز کردیم که از منظر شما مخاطبان گران قدر خواهد گذشت.

امیر پوردستان، ضمن تبریک روز ارتش و حماسه آفرینی های نیروی زمینی قهرمان به جناب عالی و کارکنان نیروی زمینی؛ به مناسبت ۲۹ فروردین که متقارن با آغاز سال است با هدف اطلاع رسانی به مردم عزیز، خدمت شما رسیدیم تا از تلاش هایی که در سال گذشته داشته اید برای مردم بگویید؟

من هم در ابتدا روز نیروی زمینی ارتش را به محضر فرماندهی معظم کل قوا، ملت شریف، فرماندهان نیروهای مسلح، رزمندگان غیور ارتش و به ویژه همزمانم در نیروی زمینی ارتش تبریک عرض می کنم.

بحمدالله سال ۱۳۹۲، مثل همه ی سال های عمر با برکت نظام مقدس جمهوری اسلامی، برای نیروی زمینی ارتش سالی خوب و با برکت بود. چرا که اعتقاد دارم با تمام سختی ها و فراز و نشیب ها در ایفای نقش خود در دستیابی نظام به اهداف مقدس آن کوشا بوده ایم و وظیفه ی سربازی خود را به جا آورده ایم و تمام افتخار ما، همین لباس و خدمت در لوای فرماندهی ولی فقیه و زیر سایه ی پرچم کشور امام زمان (عج) است و هر قدر که در این راه گام برداریم برکت است.

ما به مانند تمام سازمان های دارای برنامه که در ابتدای هر سال، هدف گذاری های خاص خود را دارند، منطبق بر راهبردهایی که به طور معمول در ستادکل نیروهای مسلح و قرارگاه خاتم الانبیاء (ص) بر اساس اهداف کلان نظام و اندیشه های دفاعی حضرت امام راحل (ره) و مقام معظم رهبری (حفظه الله) و سند چشم انداز و اهداف پنج ساله، تدوین و ابلاغ می شود سال را با هدف گذاری هایی جامع در تمام بخش ها آغاز و خود را ملزم به حرکت در مسیر تدوین شده کردیم.

البته یک اولویت هایی در بین اهداف نیروی زمینی وجود دارد که من برای آن ها عنوان «اهداف ویژه» را انتخاب می کنم و بنا دارم که فقط بخش هایی از این اهداف را تشریح کنم، چرا که سازمانی به گستردگی نیروی زمینی ارتش اهداف خرد و کلانی به فراخور استعداد یگان ها، سرزمین محل استقرار و ... دارد. یکی از اهدافی که برای نیروی زمینی در سال ۱۳۹۲ تعریف شد، «ارتقای سطح آموزش» بود. دیگری، اجرای بهتر و کامل تر طرح جامع نیروی زمینی بود. همچنین توجه به رزمایش ها و آموزش های شبانه، هدف دیگر نیروی زمینی بود که ترسیم شد.

در سال ۱۳۹۲، اجرای رزمایش ها را به عنوان یک هدف بزرگ به خوبی انجام دادیم. نیروی زمینی در مجموعه نیروهای مسلح، به عنوان یک نیروی محوری است. به فرموده مقام معظم رهبری (حفظه الله) نیروی زمینی، «ستون فقرات» ارتش است. این تعریف بسیار رسایی است که نشان از توانمندی های نیروی زمینی دارد، در ستاد کل نیرو های مسلح نیز این نیرو، یک نیروی محوری است. وقتی حرکتی در شرف انجام است، نیروی زمینی آن را ساماندهی و اجرا می کند. بعد این موضوع به بقیه نیروها تسری پیدا می کند.

در سال گذشته، رزمایش الگوی پیاده، رزمایش الگوی توپخانه، رزمایش الگوی زرهی و غیره را داشتیم که بر اساس برنامه تدوین شده بود و به مورد اجرا گذاشته شد. در این الگوها بود که به این نتیجه رسیدیم که این گردان ها در یک نبرد ناهمتر از چگونه باید عمل کنند. این مسئله در حال تبدیل شدن به «آیین نامه» است و به زودی انتشار یافته و توزیع خواهد شد. از دیگر کارهای انجام شده طی سال گذشته، رزمایش قمر بنی هاشم (ع) بود که به صورت بسیار گسترده در منطقه ای به وسعت بیش از ۲۵۰ هزار کیلومتر مربع در مرزهای جنوب شرق کشور، انجام گرفت. الحمدلله این رزمایش، برکات و ثمرات بسیاری داشت. از یک سو نشان دهنده ی قابلیت های نیروی زمینی در حوزه نبرد ناهمتر از بود و از سوی دیگر، ایجادکننده ی امنیت وسیعی در منطقه رزمایش بود. من، با استانداران و فرمانداران شهرهای منطقه راجع به این موضوع صحبت کردم. همه آن ها از حضور مقتدرانه ارتش تشکر کردند و معتقد بودند که طی حضور نیروی زمینی، مواد مخدر در منطقه نایاب شده بود.



در بعد آموزش هم کارهای بسیار خوبی انجام شده است. ثقل حرکت نیروی زمینی، متوجه کارهای آموزش است. در حقیقت، آموزش، زیربنا و پایه همه امور نیروی زمینی است. به همین خاطر آموزش از جایگاه ویژه‌ای در نیروی زمینی برخوردار است. هم آموزش‌های نظری و هم مستندات آموزشی. یعنی ما به مراجع و کتب آموزشی توجه خاصی کرده، سعی کرده‌ایم که کتاب‌های منبع خود را به روز کرده، متناسب با شرایط رزم ناهمتر از آن‌ها را تدوین کنیم. راجع به موضوع تحقیقات و جهاد خودکفایی هم باید به این حقیقت اشاره کنم که کارهای بسیار ارزنده‌ای در این زمینه انجام شده است. ما شاهد پرده‌برداری از خودرو دو و نیم تنی «نینوا» بوده‌ایم که به جرأت می‌توانم بگویم برای نخستین بار است که در کشور یک خودروی راه کنشی دو و نیم تنی طراحی می‌شود. به طوری که مورد استقبال خودروسازان کشور قرار گرفت و نیروی زمینی در آستانه عقد قراردادی است که این خودرو، به‌عنوان یک خودروی ملی در کشور ساخته شود. تفنگ تک‌تیرانداز موسوم به «شاهر» ساخته شد که سلاحی بسیار ارزنده است. این تفنگ می‌تواند هدف را در فاصله سه کیلومتری مورد اصابت قرار دهد. این سلاح از یک سو علیه بالگردهایی مورد استفاده قرار می‌گیرد که قصد نزدیک شدن به نیروهای ما را دارند و از سوی دیگر، علیه نیروهای انسانی نیز به کار گرفته می‌شود و در جای خود منحصر به فرد است.

برای نخستین بار در کشور چتر «ذوالجناح» را تولید کردیم که مخصوص سقوط آزاد است. انشاءالله در ۲۹ فروردین از «زره مایع» پرده‌برداری خواهیم کرد. این زره، از جنس مایع است و در برابر گلوله و اجسام سخت مقاومت می‌کند و کاری که می‌کند، آن است که وزن جلیقه‌های ضد گلوله را به یک دهم کاهش می‌دهد. جلیقه‌هایی که هم اکنون مورد استفاده قرار می‌گیرد، از نوع سرامیکی و همراه با وزن بسیار زیاد است. زره مایع، به صورت خمیر روی جلیقه کشیده می‌شود و همان‌طور که گفتم، وزن را تا یک‌دهم کاهش می‌دهد. رونمایی دیگر در ۲۹ فروردین، مربوط به تفنگ شش‌لول با کالیبر ۵۰ است که این نیز برای نخستین بار در کشور صورت می‌گیرد. به گفته بسیاری از صاحب‌نظران، ساخت این سلاح ابتکار خارق‌العاده‌ای است که در این گروه از سلاح‌ها صورت گرفته است. در سایر زمینه‌ها نیز نیروی زمینی فعال و پویا ظاهر شده است. یکی مربوط به پادگان سازی است. با توجه به موضوع انتقال و جابجایی پادگان‌ها که در شهرهای مشهد، تبریز، اهواز و زاهدان مطالعاتی راجع به این جابه‌جایی‌ها در دست انجام است.

در زمینه ورزش هم باید بگویم که نیروی زمینی دست‌کم در ۱۸ رشته ورزشی فعال است. سعی کرده‌ایم که در تمام زمینه‌ها به‌عنوان یک سرباز بتوانیم عمل کنیم.

شما به موضوع پیشرفت‌های نیروی زمینی در زمینه تحقیقات و خودکفایی اشاره کردید، اما سؤال من این است که آیا این گروه از پیشرفت‌ها می‌تواند نیروی زمینی را از آنچه ضرورت‌های یک نبرد است، بی‌نیاز کند و دیگر این که این پیشرفت‌ها محصول خاص اندیشمندان نیروی زمینی است یا این که از تجارب دانشمندان بیرون از ارتش هم سود برده شده است؟

در نیروی زمینی از نیروی انسانی توانمندی برخوردار هستیم. بخش عظیمی از بدنه نیروی زمینی را جوانان مستعد و علاقه‌مندی تشکیل می‌دهند که به‌عنوان سرباز وارد این مجموعه می‌شوند. این افراد از مجموع کارکنان نیروی زمینی شناسایی و جذب سازمان تحقیقات جهاد خودکفایی می‌شوند. یکی از مؤلفه‌های دیگر نیروی زمینی، سرمایه‌گذاری است که روی نیروهای پایور شده است. یعنی از سال‌های گذشته، جوانان مستعدی را در دانشگاه‌های معتبر کشور مأمور به تحصیل کرده‌ایم و آن بذری که کاشته شد، امروز به درخت تنومندی تبدیل شده که ثمرات بسیاری به ما می‌دهد. این مجموعه دانشمند، خیلی از کارها را انجام می‌دهد. در حقیقت، ما متناسب با رهنامه‌مان، سلاح‌های مورد نیازمان را تعریف می‌کنیم و الگو و نمونه‌ها توسط همین جوانان طراحی می‌شود، ولی به معنی آن نیست که از سایر توانمندی‌های بیرون از نیرو استفاده نکنیم، ما ارتباط بسیار نزدیکی با مراکز تحقیقاتی کشور داریم؛ به‌ویژه مراکز تحقیقاتی دفاعی کشور، قسمت‌های متعدد موجود در وزارت دفاع، دانشگاه‌های صنعتی کشور و غیره، خیلی از خلأهای احساس شده را این‌گونه برطرف می‌کنیم. وقتی نیاز به در اختیار داشتن محصولی احساس می‌شود، با تکیه بر این منابع آن را آماده می‌کنیم.

شرایط صنعت دفاعی کشور ما به‌گونه‌ای است که می‌تواند در کوتاه‌ترین مدت نیاز ما را تأمین کند. من به‌عنوان یک سرباز عرض می‌کنم: در حوزه دفاع زمینی، تجهیزات وارداتی که مورد نیاز نیروی زمینی است، در اختیار است و ما این قابلیت را داریم که هر گونه تهدیدی را در هر نقطه از مرز با قوت و استحکام از بین ببریم.

البته باید این موضوع را مورد اشاره قرار دهم که جنگ‌های آینده، تجهیزات محور نیستند، بلکه واقعیت‌های میدان نبرد حاکی از آن است که جنگ‌های آینده، منظوم جنگ‌هایی متناسب با راهکنش‌های نوین و شاخص‌هایی است که مصطلح است؛ نظیر آن چه در جنگ‌های ۳۳ روزه، جنگ غزه، جنگ‌های واقع شده در مرز مدیترانه و مانند این‌ها رخ داده است، تجهیزات حرف اصلی را نمی‌زنند؛ بلکه این نیروی مؤمن و با انگیزه است که می‌تواند حرف نخست را بزند و مجموعه نیروی زمینی مملو از چنین انسان‌هایی است که از یک سو به سلاح-شان متکی و آشنا هستند و از سوی دیگر، قابلیت‌های معنوی والایی دارند.

به نظر می‌رسد نیروی زمینی در یک دوره «گذار» به سر می‌برد؛ از آن جهت که در حال اجرای طرحی است که «ثامن» نام دارد و مطابق این طرح، نیروی زمینی تحولاتی را در خود شاهد خواهد بود. مخاطبان ما و به‌ویژه کارکنان نیروی زمینی دوست دارند که از این فرایند بیشتر آگاه شوند؛ این که اجرای این طرح در چه مرحله‌ای قرار دارد و با چه موفقیت‌هایی همراه بوده است؟

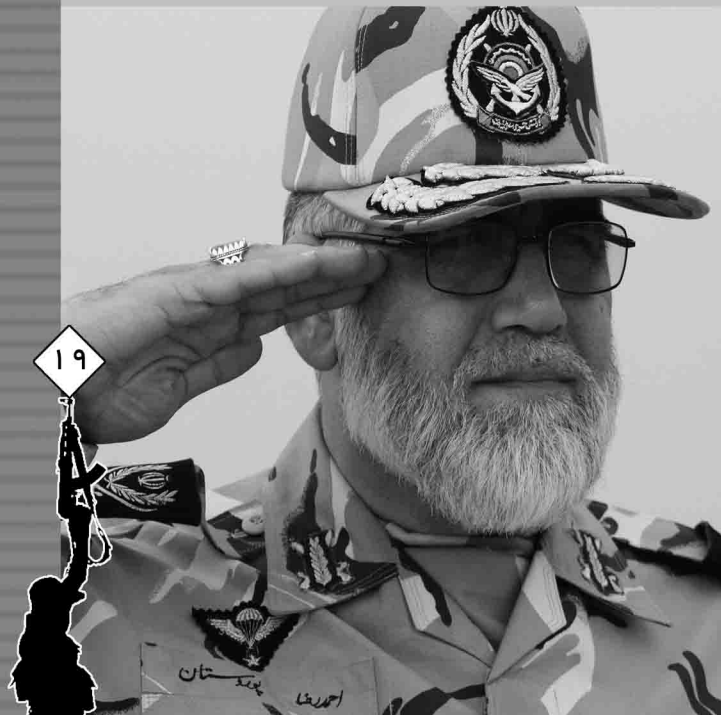
اولین موضوعی که در طرح جامع نیروی زمینی موردنظر قرار داشت، موضوع «آمایش سرزمینی» بود. این موضوع بسیار دارای اهمیت بوده و هست. یک نگاه گذرا به نحوه پراکندگی نیرو تا پیش از استقرار و اجرای این طرح، گویای این واقعیت است که پراکندگی نیرو بیشتر در مرزهای غربی حاکم است. با این توجیه که تهدیدهایی احتمالی از این ناحیه احساس می‌شد و به همین خاطر عمده نیروها را در این بخش سازمان‌دهی کرده بودیم. در مرزهای شرقی، جنوبی و شمالی، این پراکندگی کمتر به چشم می‌آمد. طرح جامع نیروی زمینی، در حقیقت، توزیع مناسبی است در سرتاسر مرزها و این توانمندی را به نیروی زمینی می‌دهد که نیروهایش را در نقاط گوناگون مرزها مستقر کرده، در کوتاه‌ترین زمان ممکن علیه تهدیدات وارد عمل شود.

نکته دوم که در طرح جامع مورد نظر بود، برجستگی‌ها و قابلیت‌هایی بود که در تهدیدات وجود دارد. تهدیدات در فضای ناهمتر از این قابلیت را دارند که هم‌زمان یک کشور را از چند جبهه درگیر کنند. درگیر شدن یک کشور از چند جبهه سبب می‌شود که سامانه واپایش و هدایت نبرد، گه‌گاه دچار اختلالاتی شود. یکی از محورهای این طرح، «خودکافی» کردن قرارگاه‌هاست. اینجا هم موضوع «تفویض اختیار» مطرح شده و هم واگذاری یگان‌های مورد نیاز این نیروها. فرمانده قرارگاه در چنین طرحی، یگان‌های رزمی، پشتیبانی، توپخانه و غیره را در اختیار دارد. حتی آمادگاه‌های مهماتی نیز در اختیار قرارگاه‌ها قرار گرفته که بتواند با تکیه بر توان خود، عملیاتی را مدیریت کند.

محور دیگر مدنظر قرار گرفته در این طرح، موضوع «چابکی»

و «چالاکی» یگان‌هاست. در فضای ناهمتر از یگان‌هایی می‌توانند ظرفیت‌هایشان را نشان داده، مورد استفاده قرار دهند که چابک و چالاک باشند. چابک و چالاکی البته تعاریف خاص خودش را دارد که من بنا ندارم به آن بحث ورود کنم، اما در ساختار گردان‌ها، تیپ‌ها و لشکرها تغییراتی صورت گرفته که این یگان‌ها چابک و چالاک شوند و الحمدلله، فضای فعلی طرح جامع به گونه‌ای است که قابلیت پاسخگویی به تهدیدات را در یک فضای ناهمتر از خود دارد. بر همین اساس چند رزمایش در سطوح مختلف، شامل گردان، تیپ، قرارگاه و غیره اجرا کرده‌ایم و نقاط ضعف و قوت را ارزیابی کرده، نقاط ضعف را بر طرف و نقاط قوت را تقویت کرده‌ایم. امروز به قابلیت مطلوبی رسیده‌ایم که می‌توانیم بگویم از مرزهای کشورمان می‌توانیم به شایستگی دفاع کنیم.

شما به‌عنوان کسی که سکان هدایت نیروی زمینی را در اختیار دارید، در زمینه تأمین روحیه و رفاه نیروی زمینی چه اقداماتی کرده‌اید؟ من با قاطعیت عرض می‌کنم که نیروی زمینی در موضوع رسیدگی به معیشت کارکنانش در میان یگان‌های ارتش رتبه نخست را احراز می‌کند. من به مصداق‌هایش هم اشاره خواهم کرد. ما در نیروی زمینی بیش از ۹۰ تعاونی فعال داریم. این ۹۰ تعاونی را با تمام قوت پشتیبانی می‌کنیم؛ یعنی از نظر نیروی انسانی کارآمد در زمینه تأمین مهندسان عمران یا گرایش‌هایی حقوقی موضوع آن‌ها را پشتیبانی می‌کنیم. از نظر تجهیزات مهندسی هم این تعاونی‌ها تحت حمایت نیروی زمینی هستند تجهیزات نظیر تأمین بولدورز، بیل مکانیکی و غیره اگر مشکلاتی در مسیر برای‌شان پیش بیاید، آن‌ها را پشتیبانی و رفع می‌کنیم. در ضمن مصوبه‌ای مبنی بر فروش اراضی آزاد از سوی مقام معظم رهبری در اختیار داریم که تعاونی‌ها در مزایده‌هایش شرکت می‌کنند و عمدتاً برنده می‌شوند. بقیه کارسازی‌ها را خودمان برای‌شان انجام می‌دهیم؛ برای مثال در زمینه ارتباطاتی که با وزیر مسکن، وزیر تعاون و... برقرار می‌کنیم، تعاونی‌هایمان را کمک می‌کنیم. سال گذشته، فکر می‌کنم همه کارکنان نیروی زمینی که خدمتی بالاتر از ۱۰ سال دارند، از موهبت زمین این تعاونی‌ها بهره‌مند شده‌اند.



فقط اشهدش را می‌خواهیم!

جلوتر از ما بمب شیمیایی خود را رها کرد طوری که ما با چشم غیر مسلح می‌توانستیم بمب‌ها را ببینیم. به دستور مافوق‌مان باید سریع آنجا را ترک می‌کردیم. در خود نشانه‌هایی از علائم شیمیایی را دیدیم چشمانم به سوزش افتاد، انگار خاک نرم در چشمانم ریخته بودند، راه رفتن برایم دشوار بود؛ ولی کیلومترها راه، را با پای پیاده طی کردم تا این که خودم را جلوی همان خاکریز بزرگ دیدم. از آنجایی که فهمیده بودم علائم شیمیایی در وجودم هست و دچار آلودگی شده‌ام، با خود گفتم نکند آن طرف خاکریز بروم و مجروحان دیگر را هم آلوده سازم؛ اما سوزش چشمانم امن‌نمی‌داد با توکل به خدا هر طور بود از خاکریز بالا رفتم؛ ولی هر چه نگاه کردم اثری از مجروحان چند روز پیش نبود. همه را برای مداوا برده بودند. پایین خاکریز رفتم یک نفر با لباس سفید آنجا بود. خوشحال شدم. از بچه‌های گروه امداد بود و منتظر مجروحانی بود که به آنجا آورده می‌شدند. سریع به سمت من آمد و به سمت دری راهنمایی ام کرد. وارد که شدم دیدم آنجا شبیه بیمارستان است؛ خاکریز جایی نبود جز بیمارستان صحرایی (فاطمه الزهرا)، دیگر نگران مجروحان نبودم - حالا به وضوح می‌دیدم دست خدا همه جا هست - اوست که یاری‌گر این دل‌اورمردان و شیرمردان است. خیالم راحت شده بود. می‌دانستم که نگهدار این مجروحان بعد از خدا صاحب نام این بیمارستان (فاطمه الزهرا) است. بعد از یک روز بستری در بیمارستان صحرایی به اهواز منتقلم کردند. همه بدنم تاول زده بود. در بیمارستان صحرایی همه بدنم را باندپیچی کرده بودند و در بیمارستان اهواز ۳ - ۴ ساعت چشمانم را بسته بودند و ۲۱ روز بستری بودم و بعد از آن به بیمارستان بوعلی تهران اعزام شدم. دوره بستری‌ام در تهران شش ماه طول کشید و بعد از بهبودی نسبی‌ام مجدداً برای انجام وظیفه عازم بالایشگاه شیراز شدم. جانباز کریم برومند باصفا

خاطراتی از ایثارگران ارتشی استان قم

- نهم اسفند سال ۶۴ بود که به دلیل کسالت هم‌خدمتی‌ام که مسئول تقسیم غذا بود، این مسئولیت را من عهده‌دار شدم. سوار خودرو شدم و پانزده کیلومتر راه را به عقب برگشتم تا به ماشین حمل غذا رسیدم. پیاده شدم تا غذا را تحویل بگیرم که خاکریز بسیار بزرگی توجهم را به خود جلب کرد، حس کنجکاوی‌ام تحریک شد. از خاکریز بالا رفتم تا بدانم پشت آن خاکریز بزرگ چیست و چه خبر است، ناگهان صدای هلی کوپتر به گوشم رسید، صبر نکردم و دوان دوان خود را به بالای خاکریز رساندم، نگاهم به پایین خاکریز افتاد. تعجبم دو چندان شد. آنجا جایی نبود جز مکانی برای به عقب آوردن شهدا و مجروحان، گروه امدادی و نجات، پیکر شهدا و جانبازان را در آنجا نگهداری می‌کرد. تعدادی از شهدا و مجروحان در آنجا قرار داشتند. سریع به پایین خاکریز رفتم. در بین‌شان راه می‌رفتم و فقط نظاره‌گر آن فداکاران و غیور مردان بودم. شجاعت و غیرت را در چشمان پاک‌شان می‌شد به وضوح دید. چشمم به رزمنده‌ای افتاد که پایش از زانو قطع شده بود و خونریزی شدیدی داشت. از من طلب آب کرد از آنجایی که می‌دانستم آب برایش مضر است فقط و فقط به چشمان با صلابتش نگریدم و در دل گریستم. پس از چند دقیقه بودن در جمع شهدا و مجروحان، گروه امداد از من خواست که آنجا را ترک کنم و به سر پست خودم برگردم. از خاکریز بالا رفتم به سمت ماشین حمل غذا به راه افتادم. غذا را تحویل گرفتم و به سمت موضع خود حرکت کردم. در طول مسیر فقط فکرم این بود که آیا مجروحان و شهدا به جایی امن برده خواهند شد؟ آیا به موقع به بیمارستان خواهند رسید؟ به موضع خود رسیدم و آن روز کارم را به نحو احسن انجام دادم؛ اما ذهنم هنوز درگیر بود و به مجروحان می‌اندیشیدم. دو روز بعد از این ماجرا در تاریخ ۱۱/۱۲/۱۳۶۴ نزدیک غروب بود که ما به وسیله یک میگ عراقی مورد حمله بمب‌های شیمیایی قرار گرفتیم درست زمانی که فکرش را نمی‌کردیم؛ چون زمان حمله دشمن معمولاً طلوع تا غروب خورشید بود و هنگام غروب خبری از حمله نبود. هواپیما ۲۰۰ - ۱۰۰ متر

برای فرماندهان گروهان و گردان برگزار می‌شود. من علاقه‌مند هستم آن چیزی را که در ذهن دارم، به سرباز، فرمانده گروهان و گردان منتقل شود. احساس من این است که ممکن است طی مسیر و بر اثر زمان، تغییری در نوع بیان و خواسته من ایجاد شود، ولی زمانی که این خواسته از زبان من صادر می‌شود و توسط آن سرباز یا فرمانده شنیده می‌شود، تأثیرش واقعی و عمیق خواهد بود. به همین خاطر فرماندهان را بارها جمع کرده و به صورت مستقیم با آنها سخن گفته‌ایم. مطالب را گفته‌ایم و فرماندهان گروهان و گردان هم اگر نکته و یا مطلبی داشته‌اند، ارائه کرده‌اند.

یکی از مسائلی که به‌عنوان اصول خدمت مدنظر دارم، موضوع ارتباط با سربازان و درجه‌داران است. من این را از همان موقع که درجه ستوانی داشتم، به‌عنوان یک اصل در برنامه‌های کاری‌ام قرار داده‌ام. دسترسی به فرمانده نیروی زمینی کار سختی نیست. من روزهای دوشنبه دیدار عمومی و همگانی دارم و روزهای شنبه هم معاون هماهنگ کننده نزاجا برنامه‌ای برای دیدار عمومی دارم. اگر کسی نتوانست شرایطش را با این برنامه‌ها و دیدارهای هفتگی هماهنگ کند، می‌تواند به مسجد بیاید که ظهر و پس از اقامه نماز شنونده سخنان آنان خواهیم بود. علاوه بر این‌ها عادت ما این است که به هر پادگانی برای بازدید می‌روم، یک جلسه حتماً سخنرانی می‌کنم و کارکنان آنجا حضور دارند. ارتباط من آنجا به صورت چهره به چهره و با غالب کارکنان است. ما هم با حوصله به همه خواسته‌هایشان گوش می‌کنیم و معتقدیم که این نوع از ارتباط می‌تواند تأثیر عمده‌ای در کیفیت امور خدمت داشته باشد.

از شما به خاطر حضور در این گفتگو صمیمانه تشکر می‌کنیم و در اینجا لازم می‌دانیم بار دیگر سال جدید و هفته ارتش و روز حماسه آفرینی‌های نیروی زمینی قهرمان را به شما و دیگر همکاران تبریک و تهنیت عرض کنیم.

با تشکر از روابط عمومی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران
فروردین ۱۳۹۳



در زمینه پرداخت وام هم با مراکز نظیر بانک تجارت، بانک ملی و... ارتباطاتی برقرار کرده‌ایم و از این طریق موضوع درخواست وام کارکنان مورد بررسی قرار گرفته، وام به آنها اعطا می‌شود. موضوع دیگری که در افزایش روحیه و رفاه کارکنان تأثیر زیادی دارد، «ورزش» است. بیش از ۱۸ رشته ورزشی در نیروی زمینی فعالیت می‌کنند و در تمام پادگان‌ها فضای ورزشی به اندازه کافی وجود دارد. با قاطعیت عرض می‌کنم که همه پادگان‌های ما از فضاهای ورزشی برای فعالیت کارکنان برخوردار است. برای خانواده‌ها هم اقدامات خوبی انجام شده است. یکی، همین زیباسازی کوی‌های سازمانی است. وام‌های بسیار زیادی از بانک‌ها گرفته‌ایم و در اختیار کارکنان تحت عنوان ودیعه مسکن گذاشته‌ایم. کلاس‌های بصیرت، آگاه‌سازی و غیره برگزار می‌شود که به ارتقای روحیه آنان منجر می‌شود.

راجع به سربازان هم اقداماتی کرده‌ایم. موضوع «برون‌سازی» را اجرا کرده‌ایم؛ باتوجه به این که تلاش بر آن است که سربازان حتماً در شهری خدمت کنند که محل زندگی‌شان است. دست‌کم در شهرهای نزدیک به محل زندگی‌شان. این به یک فرهنگ در نیروی زمینی تبدیل شده است. دیگر این که تلاش کرده‌ایم محیط زندگی سرباز، محیط شادابی باشد. آسایشگاهی که در آن استراحت می‌کنند، مناسب شأن و شرایط سرباز باشد. همچنین فرماندهان موظف به برخورد توأم با رأفت با سربازان هستند.

اجرای طرح جامع نزاجا، فشار زیادی به کارکنان نیروی زمینی وارد کرده و می‌کند. دست‌کم ۱۵ هزار خانواده از کارکنان، طبق مفاد این طرح جایجا شده‌اند و خیلی از افرادی که هنوز در جرگه متأهلان قرار نگرفته‌اند هم شامل این طرح شده‌اند. کار، کار دشواری است، ولی با روحیه بالایی که در کارکنان سراغ داریم، این کارهای بزرگ با موفقیت در حال انجام است. این اقدامات به معنای آن نیست که از بنیاد تعاون آجا در این زمینه سلب مسئولیت شده و من به‌عنوان یک خواسته از ایشان می‌خواهم که فعالیت‌ها و خدمات‌رسانی‌شان در حوزه‌هایی نظیر بیمه، مسکن، وام و... افزایش دهند. ان شاءالله مسیرهایی را برای تولید منابع اعتباری پیش‌بینی کند تا فرماندهان نیروها را در اجرای هرچه بهتر اهداف‌شان یاری کند.

فکر می‌کنم یکی دیگر از اصول ایجاد انگیزه در کارکنان، موضوع ارتباط پررنگ فرماندهان با سرپنجه‌ها یا سرانگشتان است. این که یک نظامی، متوجه می‌شود فرماندهانش در بالاترین سطوح آمده‌اند تا از احوال او جويا شوند، بی‌تردید انگیزه‌های‌شان را برای رزم دوچندان می‌کند. شما به عنوان فرمانده نیروی زمینی چگونه از حال و روز نظامیان در دور دست‌ترین نقاط این سرزمین مطلع می‌شوید؟

هم‌اکنون پنج‌سال است که همایشی تحت عنوان همایش «سرانگشتان» در نیروی زمینی برگزار می‌شود. این همایش

- سال ۶۱ بود که سروان معینی فرمانده سایت ۲ نزد ما آمد و گفت: لشکر زرهی اهواز (دژ خرمشهر) نیاز به نیرو دارد و چند نفر از شما باید به خرمشهر بروید. ۲۰ نفر از ما داوطلب شدیم و آماده رفتن به خرمشهر شدیم. دقیقاً یادم نیست ۲۰ نفر چه کسانی بودند؛ ولی ۲ نفر از آنها هم‌شهری‌هایم بودند که هیچ وقت از خاطراتم پاک نمی‌شود؛ اولی رضا خشتی که مفقود الاثر شد و دومی رضا بادی که به درجه رفیع شهادت نائل گردید. رضا نه تنها با من که هم‌شهری‌اش بودم مهربان بود؛ بلکه با تمام بچه‌ها مانند یک برادر رفتار می‌کرد. نه تنها سربازان؛ بلکه کارکنان کادر هم برای رضا احترام ویژه ای قائل بودند این طور بگویم که رضا جای خودش را در قلب تمام بچه‌ها باز کرده بود. شب بود که ما با اتوبوس به سمت کرخه حرکت کردیم و صبح به مقصد رسیدیم و به عنوان آرپی‌جی‌زن به لشکر زرهی اهواز ملحق شدیم. نیروها داشتند برای بازپس گرفتن خرمشهر از چنگال غاصبان عراقی آماده می‌شدند؛ در حال سنگرسازی بودند و ما نیز شروع به سنگرسازی کردیم. بعد از این که سنگر ساختیم دوستم رضا بادی از ما خواست که برایش مقداری آب تهیه کنم. من هم برایش یک دبه آب آوردم. رضا پشت سنگر رفت و غسل شهادت کرد. انگار آن روز چیزهایی می‌دانست که ما نمی‌دانستیم. داخل سنگر زیارت عاشورا قرائت کردیم و بعد از زیارت عاشورا و راز و نیاز با خداوند از هم حالیت طلبیدیم. شب بود دقیقاً نمی‌دانم با چه رمزی بود که ما به عنوان خط شکن از سمت پاسگاه زید عراق شروع به حمله کردیم. درگیری به اوج خودش رسیده بود که عراقی‌ها از دور رضا بادی را با تک تیرانداز هدف قرار دادند که یک گلوله به چشم چپ رضا و گلوله دیگر دیگر به کلیه‌اش اصابت کرد. سریع خودم را به او رساندم و او را در آغوش گرفتم. خون بد جور از کلیه رضا فوران می‌کرد. هر چه با او صحبت کردم انگار حرف‌هایم را نمی‌شنید. گفتم: رضا اگر حرفی یا پیغامی برای خانواده‌ات داری بگو تا به آنها بگویم.

فقط اشهدش را می‌خواند تا این که به درجه رفیع شهادت نایل گردید. آمبولانس را خبر کردند. رضا را داخل آمبولانس گذاشتم و سریع به میدان جنگ برگشتم با اینکه سخت در گیر جنگ بودم نگران رضا هم بودم. خیلی دلم می‌خواست که از حالش با خبر شوم.

ارتش، لشکر ۹۲ سپاه و بسیج با هم متحد شده بودند و از همه طرف به خرمشهر حمله می‌کردند آتش رنگبار گلوله‌ها شب را مثل روز روشن کرده بودند تا صبح جنگ ادامه داشت. صبح نیروهای تازه نفس از راه رسیدند و رزمندگان اسلام همچنان برای پس گرفتن خرمشهر با تمام توان می‌جنگیدند. دشمن موانع زیادی سر راه ما قرار داده بود. از جمله موانعی برای جلوگیری از فرود چتربازان ایران در خرمشهر:

مانع اولی: میدان‌های مین گذاری شده بود.

مانع دومی: تیرآهن‌هایی بود که در زمین برپا کرده بودند.

مانع سومی: نخل‌ها قطع شده را به صورت عمودی کاشته بودند.

مانع چهارم: ماشین‌های مردم خرمشهر بود که به صورت ایستاده در زمین قرار داده بودند.

مانع پنجم: که سخت‌ترین مانع بود، کانال‌های پر آبی بود که جلوی راه ما حفر شده بود؛ اما ما به حول قوه ی الهی و با ایمان قلبی رزمندگان اسلام، تمام موانع را یکی پس از دیگری کنار زدیم و برای هر قدمی که در شلمچه برداشتیم یک شهید دادیم تا بالاخره وارد خرمشهر شدیم. خرمشهر آزاد شد ولی هنوز نیاز به پاک‌سازی داشت و باید نیروهای عراقی را کاملاً از خرمشهر دور می‌کردیم. درگیر جنگ بودیم که یک تیر به سینه‌ام (بالای قلبم) اصابت کرد و بعد از کمانه کردن به لب سرباز پشت سری‌ام خورد و او را هم مجروح کرد، خونریزی‌ام شدید شده بود که سریع ما را سوار ماشین کردند تا به پشت جبهه برگردانند. ۴- ۵ نفر داخل ماشین در حال حرکت بودیم که یک موشک کنار ماشین ما اصابت کرد و بدنم پر از ترکش شد. بیهوش شدم و دیگر هیچ نفهمیدم. وقتی به هوش آمدم داخل بیمارستان طالقانی اهواز بودم. بعد از یک روز بستری در اهواز با هوایما ما را به بیمارستان بعثت تهران اعزام کردند. دو روز در بیمارستان بعثت بستری بودم که به درخواست خانواده ام به بیمارستان ساسان اعزام شدم. بعد از سه روز در بیمارستان ساسان به بیمارستان سرخ حصار رفتم و دو روز نیز در بیمارستان سرخ حصار بستری بودم که حالم بهتر شد و به منزل برگشتم. یک ماه دیگر از خدمت من بیشتر باقی نمانده بود که آن هم یک ماه تشویقی برایم درخواست کرده بودند که با تشویقی موافقت شد و خدمت من هم نیز به پایان رسید و توانستم خودم را به مراسم روز چهلم شهید رضا بادی برسانم و در آن مراسم باشکوه در گلزار شهدای قم با رضا دیدار کنم. جانباز قاسم وفاکیش

- در سال ۱۳۶۵ که ایران در جبهه‌های جنگ برتری محسوسی نسبت به عراق پیدا کرده بود، عراق جهت از کار انداختن ماشین‌های جنگی ایران شروع به بمباران مناطق مهم اقتصادی و حیاتی کشور کرد تا ضربه سنگینی بر پیکره کشور عزیزمان وارد کند. از جمله مناطق مهم اقتصادی کشور که مورد حمله قرار گرفت کارخانه‌های اراک بود. برای مقابله با تهاجم جنگنده‌های عراق به کارخانه‌های اراک، از گروه پدافند هوایی همدان یک یگان به صورت مأمور به شهر اراک اعزام شد. در سال ۱۳۶۶ که شدت حملات بیشتر شده بود با توجه به کوهستانی بودن مناطق و پرواز هوایما در ارتفاع پست و دور از چشم رادار، مشکلات زیادی در ابتدا کار بوجود آمد؛ اما نبوغ رزمندگان غیور کشورمان با یک طراحی ابتکاری توانست ضربه شدیدی بر پیکره دشمن وارد کند، تا دشمن خیال خامی که در ذهن خود می‌پروراند تا ابد از سر بیرون کند. بچه‌های پدافند توپ‌های ۲۳ میلی متری را بر روی کفی کوچک مستقر کردند و کفی‌ها را پشت تراکتور بستند و در دره‌ها و بیابان‌های اطراف شهر به صورت سیار به حرکت درآوردند. خلبان‌های عراقی که از وجود جنگ‌افزارها در درون دره‌ها و ارتفاعات پست بی‌اطلاع بودند و به هیچ وجه گمان نمی‌کردند از سمت و سوی تراکتورهای زراعی مورد حمله قرار بگیرند با ورود به منطقه در عین ناباوری توسط بچه‌های پدافند غافلگیر شدند و با تیراندازی شدید توپ‌ها مواجه شدند. آنها نه تنها نتوانستند مأموریت خود را به سرانجام برسانند؛ بلکه چند فروند از هوایماها نیز مورد اصابت قرار گرفتند. حسین قنبری

پیوند با مردم

پدر محمد توی ارتش جمهوری اسلامی خدمت می‌کنه. محمد امروز وقتی از مدرسه برگشت، درباره حرفای معلم فکر می‌کرد. آخه امروز توی درس تاریخ خونده بود که امام خمینی رحمه الله، روز ۲۹ فروردین رو روز ارتش اعلام کرده. محمد رو به پدرش کرد و گفت: پدر جون! من می‌خوام بدونم امام چه دستوری به ارتش داد که همه به حرفش گوش دادن. پدر محمد لبخندی زد و گفت: پسر! امام گفت: ای سربازای غیور که برای وطن و کشور خودتون فداکاری می‌کنید، پیوند خودتون رو با مردم استوارتر کنید و کشور خودتون رو از خواری نجات بدید تا دست غارتگران از کشور کوتاه بشه تا خدا هم پاداش شما رو بده.

دفاع از میهن

بچه‌ها! وقتی یه نفر بخواد په زور وارد خونه شما بشه، چه کار می‌کنید؟ حتما عصبانی می‌شید و با او مبارزه می‌کنید. درسته. خوب شما چیزهای زیادی درباره دوران جنگ شنیدید؛ دوره‌ای که دشمن به ما حمله کرده بود و می‌خواست به زور وارد کشور ما بشه. در این وقت بود که نیروهای نظامی مثل سپاه و بسیج به جنگ دشمن رفتن. یکی از نیروهایی که از ورود دشمن به کشورمون جلوگیری کردن و با جون و دل با دشمن جنگیدن، ارتش بود. بچه‌ها! نیروهای ارتش که به امامشون علاقه زیادی داشتن، با شنیدن فرمان امام، این بار هم اطاعت کردن و به جنگ دشمن رفتن. پس ما حالا همه با هم، امروز یعنی روز ارتش رو به همه نیروهای شجاع ارتشی تبریک می‌گیم.

تقدیر از ارتش

بچه‌ها! وقتی هر کدوم از شما یه کار خوب انجام بدید یا به کسی خدمت کنید، همه از شما تعریف می‌کنن و به شما آفرین می‌گن. البته خدا هم برای آدم‌هایی که کارهای خوب انجام می‌دن، پاداش خوبی در نظر می‌گیره. می‌دونید حالا



می‌خوام از چی براتون حرف بزنم. خوب گوش کنید. امروز روز ارتشه. نیروهای ارتش هم از افرادی هستن که به کشور خیلی خدمت کردن. امام عزیزمون بارها و بارها در سخنرانی‌هاشون، از ارتش تشکر کرد. بچه‌ها! رهبر عزیزمون حضرت آیت‌الله خامنه‌ای هم درباره ارتش گفتن: «ارتش برای قدرت با دشمن نمی‌جنگه؛ بلکه هدفش خدمت به مردم و انقلاب اسلامی.» پس با هم قدر تمام زحمتهای نیروهای خوب ارتش رو می‌دونیم، مگه نه بچه‌ها؟

شهیدان ارتش

دوستای خوب! زمان جنگ تحمیلی وقتی دشمن می‌خواست به زور وارد میهن ما بشه، جوونای زیادی به جنگ رفتن و جون خودشون رو برای دفاع از میهن فدا کردن. حالا من می‌خوام اسم چند تا شهید رو براتون بگم، خوب گوش کنید. شهید نامجو، شهید فلاحی، شیروی، شهید کشوری و شهید بابایی. تا حالا اسم این شهیدا را شنیدید. خوب من به‌تون می‌گم. این‌ها از نیروهای ارتش جمهوری اسلامی بودن که در جنگ تحمیلی شهید شدن. اونا برای دفاع از میهن، از جانشون گذشتن. امروز که روز ارتشه، یاد و خاطره این شهیدان بزرگ رو گرامی می‌داریم.

خیابان ارتش

حمید هر روز موقع برگشتن از مدرسه، وقتی می‌خواد به خونه بره، از خیابونی به نام خیابون ارتش عبور می‌کنه. بچه‌ها! شاید حمید هر روز هیچ توجهی به اسم این خیابون نمی‌کرد، ولی امروز همش تو فکر اسم این خیابونه، می‌دونید چرا؟ چون امروز آموزگارشون به مناسبت روز ارتش، براشون درباره ارتش حرف زده. حمید هم از معلم پرسیده بود که چرا اسم این خیابونو ارتش گذاشتن؟ اون وقت آقا معلم جواب داده بود: برای این که ما همیشه به یاد شجاعت و دل‌آوری‌های نیروهای ارتش باشیم. آخه اونا برای دفاع از کشور خیلی خیلی تلاش کردن. حالا حمید چیزهای زیادی درباره ارتش می‌دونه.

رمز پیروزی

هیچ می‌دونید بچه‌ها که چرا بعضی‌ها همیشه در کارهاشون موفقند؟ تا حالا به این موضوع فکر کردید. این موفقیت‌ها علت داره. می‌خواید بدونید چیه؟ تا حالا چیزی درباره ایمان و توکل به خدا شنیدید. مثلا چیزی که باعث شد ما توی جنگ دشمن رو شکست بدیم، همین توکل به خدا بود. نیروهای دل‌اور ارتش، با توکل به خدا هر جا که احساس کنن دشمن می‌خواد به میهن تجاوز کنه، در مقابله می‌ایستن و از کشور دفاع می‌کنن. بله بچه‌ها، رمز پیروزی اونا، ایمان و توکل به خداست. شما هم با داشتن ایمان و توکل به خدا، حتما توی کاراتون پیروز می‌شید.

ارتش منظم

بچه‌ها! تا حالا رژه نیروهای ارتش رو دیدید. اگه دیده باشید، حتما از نظم و ترتیبشون خیلی خوش‌تون اومده. یکی از چیزهایی که باعث می‌شه نیروهای ارتش همیشه کارهاشون خوب انجام بدن و با دشمن مقابله کنن، همین نظم اون‌هاست؛ همون نظمی که مثلا شما توی رژه نیروهای ارتش می‌بینید. افراد پرتوانی که با لباس‌های یک دست و منظم توی صف ایستادن و محکم پایانشون رو به زمین می‌کوبن تا با این کار، قدرت خودشونو به دشمن نشون بدن و با فریاد «الله اکبر، خامنه‌ای رهبر» به همه اعلام کنن که اون‌ها از فرمان‌های رهبرشون پیروی می‌کنن. ما هم برای اون‌ها آرزوی موفقیت می‌کنیم.

نیروهای گوناگون ارتش

نیروی هوایی، نیروی زمینی، نیروی دریایی؛ آره بچه‌ها این‌ها نیروهای گوناگون ارتش هستن که هر کدومشون وظیفه مشخصی بر عهده دارن. مثلا بچه‌ها! نیروی هوایی، از آسمون کشورمون حفاظت می‌کنن و اجازه نمی‌دن که دشمن وارد آسمون کشورمون بشه. نیروی زمینی از خاک کشور دفاع می‌کنه و وظیفه نیروی دریایی، نگهداری رودها و دریاها، کشوره، بچه‌ها! همه نیروهای ارتش، شبانه‌روز در حال پاسداری از جاهای مختلف

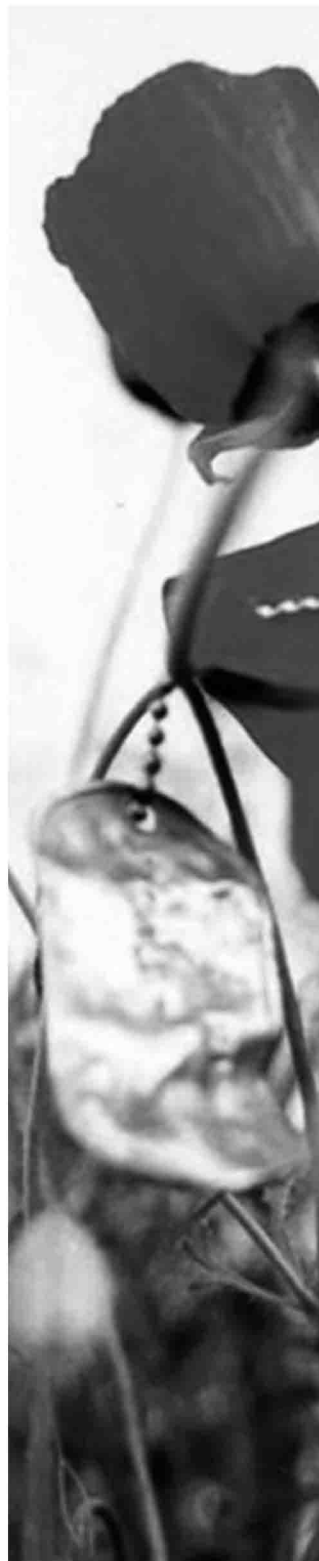
کشور هستن. پس وظیفه ماست که قدر اون‌ها رو بدونیم و با صدای بلند بگیم: خسته نباشید.

روز ارتش

دوستای خوب! اگه ازتون بپرسم امروز چه روزیه، چی جواب می‌دید؟ شاید خیلی از شماها ندونید، ولی من به‌تون می‌گم: بچه‌ها امروز روز ۲۹ فروردین، یعنی روز ارتشه؛ همون ارتشی که از استقلال و امنیت کشور پاسداری می‌کنه. بچه‌ها! هیچ می‌دونید اگه نیروهای ارتش به وظیفه خودشون خوب عمل نمی‌کردن، چه می‌شد؟ خوب اگه این طور بود، ما حالا این قدر راحت و آسوده نبودیم و هر لحظه ممکن بود دشمن به کشور ما حمله کنه، پس باید امروز که روز ارتشه، از همه نیروهای خوب و وظیفه‌شناس ارتش تشکر کنیم و به‌شون بگیم: خدا قوت.

فرمان امام

بچه‌ها! هیچ می‌دونید چرا امروز رو روز ارتش نامگذاری کردن. شما روزهای پیروزی انقلاب اسلامی به دنیا نیامده بودید. بچه‌ها! بعد از این که امام خمینی، رهبر بزرگ انقلاب اسلامی، در روزهای پیروزی انقلاب، فریاد مبارزه با شاه رو به گوش همه مردم رسوندن، همین نیروهای خوب ارتش جمهوری اسلامی بودن که به فرمان امام عمل کردن و برای سرنگونی رژیم شاه؛ به مردم یاری رسوندن. امام عزیزمون هم برای قدردانی از این کار ارتش، این روز رو روز ارتش نامیدند تا یاد و خاطره دل‌آوری‌های ارتش در روزهای پیروزی انقلاب همیشه زنده بمونه.



دفاع هوایی از شهر مقدس قم

رزمندگان اسلام در عملیات «کربلای ۵» در منطقه عمومی شلمچه، ضربه‌های سنگینی به دشمن وارد کرده بودند. جنگنده‌های هوایی دشمن نیز به تلافی این شکست‌ها، با استفاده از نقاط کوهستانی و ارتفاعات غرب کشور، با پرواز از ارتفاع کم، خود را از دید رادارها مخفی کرده و اقدام به بمباران شهرها می‌کردند. از جمله شهر مقدس قم نیز هدف حمله هوایی قرار گرفت و تعدادی از مردم بی‌دفاع و زائران حرم حضرت معصومه (سلام الله علیها) به شهادت رسیدند.

با توجه به در پیش بودن دهه فجر، احتمال این‌که دوباره این شهر مذهبی مورد حمله قرار بگیرد بسیار بالا بود. به همین خاطر فرماندهان نیروی هوایی دستور دادند که برای مدتی گشت ویژه‌ای با هواپیماهای اف ۱۴، شهر قم و شهرهای اطراف آن را پوشش دهد تا در صورت موفق شدن دشمن به مخفی ماندن از چشم رادارهای پدافند و نزدیک شدن آن‌ها به شهر قم، هواپیماهای اف ۱۴ آماده پذیرایی از آنها باشند و درسی فراموش‌نشده‌ای به آنها بدهند. البته نیروی هوایی برابر طرح‌های مصوب، بخش بزرگی از توان پدافندی خود را در مرزهای هوایی کشور متمرکز کرده بود تا از ورود هواپیماهای دشمن جلوگیری کند، ولی در هیچ جا دفاع هوایی مطلق نیست و گاهی دشمن موفق می‌شود به خاک کشور نفوذ کند.

نام منطقه‌ی پروازی، «۱Q» بود. «کیو» حرف اول شهر قم (Qom) بود. مسئولان، کلیه خلبانان را در مورد چگونگی عملیات و حساسیت موضوع آگاه کردند. اولین روز دهه فجر بود که طبق معمول برای چک برنامه پروازی به پست فرماندهی رفتیم. دیدم نامم به همراه سروان «کازرونی» برای ساعت سه بعدازظهر روز سیزدهم بهمن جهت پرواز در منطقه «۱Q» در لیست قرار گرفته است.

معمولاً خلبان‌ها پیش از هر مأموریتی در مورد چگونگی انجام آن مدتی در محل خلوت و آرام فکر می‌کنند و موارد گوناگون و احتمالات را بررسی کرده و تاکتیک‌های مناسب مقابله با آن‌ها را از نظر می‌گذرانند. دفاع از آسمان یک شهر بزرگ توسط هواپیما با دفاع از یک منطقه نظامی، یا یک مرکز بزرگ صنعتی، پالایشگاه و یا دیگر مراکز مهم نفتی خیلی متفاوت است. با توجه به این مسائل، شب قبل از مأموریت ترجیح دادم که این مأموریت به صورت زوجی انجام شود تا شهر پوشش دفاعی مطمئن‌تری داشته باشد، ولی می‌دانستم که با توجه به امکانات موجود و حجم مأموریت‌ها این امر ممکن نیست. تصور این‌که یکی از هواپیماهای مهاجمان موفق شود خود را به شهر رسانده و مردم را مورد حمله قرار دهد، فکرم را سخت‌نگران کرده بود و بار مسئولیت بر دوشم سنگینی می‌کرد.

روز سیزدهم بهمن، پس از نماز صبح قدری بیش‌تر استراحت کردم تا خستگی شب پیش را جبران کنم. از طرفی خلبان‌هایی که بعدازظهر پرواز داشتند و تا دیروقت درگیر پرواز می‌شدند، صبح چند ساعتی دیرتر به گردان پروازی مراجعه می‌کردند تا سرزنده و بانشاط باشند.

حدود ساعت دو بعدازظهر بود که به همراه سروان کازرونی، پس از دریافت اطلاعات پرواز و مدارک مربوط به مأموریت و وضع هوای منطقه به اتاق تجهیزات پروازی رفتیم و پس از چک کردن کلاه پرواز، ماسک اکسیژن و پوشیدن جی‌سوت (لباس ضدجاذبه) به سمت آشیانه راه افتادیم. در آشیانه پس از انجام مقدمات کار، سوار هواپیما شدیم و موتورها را روشن کردیم. در حال چک کردن سیستم‌ها بودم که متوجه اشکالی در یکی از سیستم‌ها شدم. امکان برطرف کردن آن در زمان کوتاه فراهم نبود و مجبور شدیم از هواپیمای رزرو استفاده کنیم. سریع خودمان را به آشیانه‌ی هواپیمای جایگزین رساندیم؛ چون همکارانم از چند ساعت پیش در منطقه «۱Q» مشغول مأموریت بودند و پس از چند مرحله سوخت‌گیری، منتظر ما بودند و نمی‌توانستند پیش از رسیدن ما منطقه را ترک کنند. با مشاهده هواپیمای جایگزین تعجب کردم؛ چون هواپیما فقط مجهز به دو موشک حرارتی بود. این موشک‌ها برد کوتاهی داشتند و برای درگیری‌های نزدیک هوایی به کار می‌رفتند؛ درحالی‌که باید دست‌کم چند موشک راداری با برد متوسط اسپارو و دو تیر موشک سایداوند زیر هواپیما نصب بودند. فکر کردم که شاید به دلیل تراکم مأموریت‌های عملیاتی، کارکنان زحمت‌کش گردان نگهداری، مجال کافی برای تجهیز هواپیما پیدا نکرده‌اند. به خدا توکل کردم و مثل همیشه برای بازدید وضعیت ظاهری هواپیما به سمت آن حرکت کردم؛ درحالی‌که با خود می‌گفتم: خدایا! خودت شاهدی که ما با چه امکانات محدودی باید جلوی دشمنی بایستیم که هیچ محدودیتی برای سلاح و تجهیزات ندارد.

سوار هواپیما شدم. موتورها را یکی پس از دیگری روشن کردم و مشغول بررسی سیستم‌ها و فرامین شدم. سروان کازرونی هم مشغول بررسی رادار و آماده کردن سیستم‌های ناوبری و دیگر سیستم‌های مورد نیاز مأموریت شد تا اگر اشکال جزئی وجود داشت، کارکنان فنی حاضر در کنار هواپیما مشکل را برطرف کنند. پس از اطمینان از کار کردن تمام سیستم‌ها با هماهنگی برج مراقبت و با نام خدا به سمت ابتدای باند حرکت کردیم. پیش از ورود به باند، بررسی‌های لازم توسط متخصصان نیز انجام و موشک‌ها از بیرون مسلح شدند. روی باند پس از آزمایش موتورها و چک کردن دوباره فرامین، قدرت موتور را در حالت صددرصد گذاشتم و ترمزها را رها کردم. از آن‌جا که در هوای سرد به دلیل تراکم مولکول‌های هوا واکنش موتور هواپیما بهتر است و هواپیما در زمان و فاصله کم‌تری از باند پرواز کننده می‌شود، پس از چند ثانیه از باند پایگاه شکاری اصفهان جدا شدیم و در آسمان آبی و آفتابی به سمت منطقه مأموریت که شمال-غرب شهر قم بود، پرواز کردیم. خود را به ارتفاع هجده‌هزار پا رساندیم. دقایقی بعد با دیدن بارگاه حضرت معصومه (سلام الله علیها) از دور عرض ادب کردیم و سلام دادیم و از خداوند متعال خواستیم به ما کمک کند تا بتوانیم با محدودیت موشک، از حریم این شهر دفاع کنیم. نزدیک منطقه مأموریت بودیم که با کد، حضور خود را به رادارهای کرج و سوباشی همدان اعلام کردم. با رسیدن به منطقه، خلبان هواپیمای دیگر که چند ساعتی در منطقه بود، خداحافظی کرد و حفاظت از آن‌جا را به ما سپرد. ساعت حدود سه‌وپانزده دقیقه بعدازظهر بود. تانکر سوخت رسان هم که در منطقه گردش می‌کرد با کد اعلام موقعیت کرد تا در صورت نیاز بتوانیم سوخت‌گیری هوایی را انجام دهیم.

حدود ۴۵ دقیقه گذشت. با حساسیت و دقت تمام، در صفحه رادار، جهت‌های مختلف را جست‌وجو می‌کردم و اطراف را زیر نظر داشتیم. مدتی گذشت. سکوت عجیبی حاکم بود. نگاهی به نشانگر سوخت انداختم. هنوز هم می‌توانستیم پرواز کنیم. یکی از اشکال‌هایی که انجام مأموریت به صورت تک‌فروندی داشت، این بود که وقتی برای سوخت‌گیری هوایی، کمی از منطقه فاصله می‌گرفتیم، نگران بودیم که نکند پیش از پایان سوخت‌گیری، سروکله‌ی هواپیماهای دشمن پیدا شود. در حال گشت در منطقه ایستایی بودم و دقیقاً به سمت شمال غرب پرواز می‌کردم که افسر کنترل شکاری رادار سوباشی همدان روی رادیو آمد و با لحنی متفاوت و با صدایی بلند گفت: شاهد ۵۴! شاهد ۵۴! - رهنورد ۵۳!

بی‌درنگ جواب دادم. افسر کنترل از ما خواست که بلافاصله سمت خود را به جنوب غرب تغییر دهیم. سپس در قالب کدهای روزانه موقعیت چهار فروند هواپیمای مهاجم را اعلام کرد.

در ارتفاع چهارده‌هزار پایی پرواز می‌کردم و با توجه به اعلام رادار، هواپیماهای دشمن پایین‌تر از من پرواز می‌کردند. از کازرونی خواستم که آن‌ها را روی رادار جست‌وجو کند. چند ثانیه پیش‌تر نگذشته بود که کازرونی هدف‌ها را روی صفحه رادار مشخص کرد. بی‌درنگ با کد به

رادار اعلام کردم که هدف‌ها را داریم و برای درگیری به سمت آن‌ها می‌رویم. با توجه به محاسباتی که انجام دادیم، هواپیماهای مهاجم از شمال شهر اراک و در ارتفاع پایین به سمت شهر قم می‌آمدند. فاصله آن‌ها با ما حدود صد کیلومتر بود. سروان کازرونی اطلاعات مربوط به هدف‌ها را در حالت TWS (یکی از مودهای رادار اف ۱۴) به دست آورد تا خلبانان عراقی متوجه حضور ما در منطقه نشوند.

در صورت قفل راداری روی هواپیماهای دشمن، سیستم دریافت کننده هشدار، خلبان مهاجم را متوجه حضور و فعالیت اف ۱۴ می‌کرد و احتمال داشت آن‌ها از ادامه پرواز انصراف دهند و با برگشت به سمت خاک عراق، بمب‌های خود را در مسیر برگشت در یکی از شهرها فروریزند. در این صورت از تله‌ی طراحی شده ما می‌گریختند و با توجه به فاصله ما از آن‌ها احتمال تعقیب و درگیری با آن‌ها وجود نداشت؛ خصوصاً این‌که ما بنزین زیادی نداشتیم.

سویچ‌های لازم را برای درگیری روشن کردم و هرچه به هدف‌ها نزدیک می‌شدیم، رفته‌رفته ارتفاع را کم کردم و سرعت مناسب را برای تاکتیک مورد نظر انتخاب کردم.

هدف‌ها را در صفحه رادار زیر نظر داشتیم و سروان کازرونی هم مرتب اطلاعات مربوط به هدف‌ها را برایم می‌گفت. اگر مجهز به موشک فینکس و یا اسپارو بودیم، از روبه‌رو آن‌ها را هدف قرار می‌دادم، ولی چون فقط موشک حرارتی داشتیم، باید مطابق تاکتیک‌های خاص پروازی طوری به سمت آن‌ها حرکت می‌کردیم که با چند درجه اختلاف در سمت راست یا چپ ما قرار گیرند تا بتوانیم با گردشی به‌موقع، درست پشت سر آن‌ها قرار بگیریم. تصمیم داشتیم تا در فرصتی مناسب، موشک حرارتی را به سمت اگزوز موتور یکی از آن‌ها شلیک کنم، ولی یک مسأله فکر مرا مشغول کرده بود و آن نگرانی از این موضوع بود که چون آن‌ها در جهت شمال شرق پرواز می‌کردند، ممکن بود حتی پس از سرنگونی یکی، بقیه هواپیماهای مهاجم خود را به شهر برسانند. بنابراین تصمیم گرفتیم که از جلو وارد دسته پروازی آن‌ها شوم و آرایش پروازی‌شان را بهم بریزم. روی همین اساس سرعتم را بیش‌تر کردم تا در فاصله بیش‌تری از شهر با آنها درگیر شوم.





فاصله کم‌تر و کم‌تر می‌شد و من به‌جای نگاه کردن به صفحه رادار، دقیقاً جلوی هواپیما را نگاه می‌کردم. سروان کازرونی هم مرتب فاصله آن‌ها را اعلام می‌کرد. سمت ما ۲۴۰ درجه؛ یعنی جنوب غرب بود و چون بعد از ظهر بود، نور آفتاب دقیقاً در چشم من بود و همین، دیدن با چشم غیرمسلح از دور را دشوار می‌کرد. یکی از دلایل انتخاب این زمان برای حمله از سوی دشمن همین موضوع بود؛ چون ما نیز هنگام بمباران اهداف خود در خاک دشمن، ترجیح می‌دادیم در ساعت‌های اولیه صبح به‌سمت عراق حمله کنیم تا خلبانان شکاری عراقی و تویچی‌های پدافند به خاطر تابش شدید آفتاب نتوانند ما را پیش از رسیدن به هدف، به‌راحتی ببینند. ارتفاع هواپیما را به هزار پا رساندم؛ در حالی که هواپیما های دشمن حدوداً در ارتفاع دویست پایی پرواز می‌کردند. سروان کازرونی فاصله هواپیماهای دشمن را پنج مایل اعلام کرد. چند ثانیه بعد چهار نقطه تیره درست روبه‌روی خود، ولی در ارتفاع پایین‌تر دیدم. سرعت آن‌ها کم‌تر از ما بود. کاملاً آن‌ها را زیر نظر گرفتم. کازرونی هم رادار را رها کرد و با چشمانی باز به کمک شتافت. هواپیماهای دشمن از نوع میراژ اف ۱ بودند. هزار پا بالاتر از آن‌ها پرواز می‌کردم و هنوز مرا ندیده بودند؛ چون هیچ واکنشی از خود نشان نمی‌دادند. فرصت مناسب فرا رسید. ارتفاع را کم کردم، دسته‌های گاز هواپیما را به جلو فشار دادم و هم‌زمان با اضافه شدن سرعت، به‌سمت آن‌ها شیرجه رفتم. در فاصله حدود دو مایلی، متوجه حضور ما شدند و خطر را به‌خوبی احساس کردند. آرایش آنها به‌هم ریخت و بی‌درنگ سه فروند به‌سمت راست گردش کردند و یک فروند به‌سمت چپ گردش کرد. من با مانوری مناسب به تعقیب دسته سه فروندی رفتم. با صدای بلند به کازرونی گفتم که مواظب هواپیمای چهارم باشد که به سمت شهر و یا پشت سر ما نرود. سرعتم خیلی زیاد بود و داشتم از یکی از آن‌ها رد می‌شدم که با مانور Hi Yo Yo، یعنی مانوری که خلبان با کشیدن شدید هواپیما به‌سمت بالا، سرعت را در کوتاه‌ترین زمان به ارتفاع تبدیل می‌کند و خود را در محل مورد نظرش قرار می‌دهد، به پشت سر آنها رفتم. کازرونی گفت: هواپیمای چهارم به‌سمت غرب گردش کرد!

سرم را به عقب برگرداندم تا موقعیت هواپیمای دشمن را ببینم. متوجه شدم کازرونی خودش را ۱۵۰ درجه چرخانده است و با دقت هواپیمای دشمن را زیر نظر دارد. خیالم راحت شد. هواپیماهای میراژ دشمن مجهز به دو توپ بودند. آن‌ها معمولاً هنگام بمباران، مجهز به دو تیر موشک حرارتی نیز در نوک بال‌ها بودند تا در صورت رویارویی با هواپیماهای رهگیر، از خود دفاع

کنند؛ بنابراین قرار گرفتن آن‌ها در پشت سر، برای ما خطرآفرین بود. با یک مانور سریع، خودم را پشت سر یکی از آن‌ها و در موقعیت شلیک موشک قرار دادم که ناگهان هر سه فروند به سمت چپ تغییر مسیر دادند و بمب‌های خود را بی‌هدف در بیابان رها کردند. منتظر این لحظه بودم. نگرانی‌ام کم‌تر شد. باوجود این‌که جهت عمومی هر سه فروند به‌سمت چپ بود، ولی از نظر فاصله طولی، فاصله جانبی و ارتفاع در حالت‌های مختلفی قرار داشتند و پیوسته در حال جابه‌جا شدن بودند. با رها کردن بمب‌ها، قدرت مانورشان بیشتر شد؛ به‌طوری‌که برای من میسر نبود که خودم را در پارامتر مناسب برای زدن موشک قرار دهم. یعنی در تمام مدتی که آنها از چپ در حال گردش به سمت غرب بودند (حدود ۲۷۰ درجه) به آنها فشار آوردم تا شاید یکی را بزمن یا یکی‌شان به زمین بخورد، ولی نشد. به نظر می‌رسید خلبانان آنها از مهارت بالایی برخوردار بودند. چرخش‌ها ادامه پیدا کرد تا آنها در راستای غرب (مسیر فرار) قرار گرفتند و با استفاده از کاهش ارتفاع و افزایش سرعت قصد داشتند از مهلکه فرار کنند. این یک روش معمول برای فرار از دست هواپیمای رهگیر است؛ زیرا در این حالت کار برای خلبان هواپیمای رهگیر سخت و خطرآفرین می‌شود؛ به‌طوری‌که ممکن است دست از تعقیب بردارد. بدترین دشمن خلبان در این‌گونه پروازها زمین است و تاکنون خلبانان زیادی در دنیا در پروازهای آموزشی و یا جنگی به دلیل سرعت زیاد در ارتفاع کم با خطای دید روبه‌رو شده‌اند. غفلت لحظه‌ای، ایجاد نوسان توسط خلبان و یا عدم تجربه و مهارت کافی، در یک لحظه باعث خواهد شد که هواپیما به موانع یا زمین برخورد کند و خلبان جان خود را از دست بدهد، ولی من دست‌بردار نبودم. شرایط در کابین متفاوت بود. در ارتفاع پایین و سرعت بالا پرواز می‌کردیم و به دلیل انجام مانورهای سنگین، دمای کابین بالا رفته بود. در ارتفاع پایین مولکول‌های هوا متراکم هستند و در سرعت زیاد و مانور شدید، اصطکاک مولکول‌ها با بدنه هواپیما صدا و حرارت زیادی در کابین تولید می‌کند که سیستم خنک‌کننده جواب‌گوی آن نمی‌باشد. علاوه بر آن سر و صدا نیز بسیار زیاد بود. تمام این شرایط باعث شده بود که عرق بر

سر و صورتم جاری شود. زیر کلاه پروازی و ماسک اکسیژن روی صورتم کاملاً خیس بود و در آن شرایط حتی امکان پاک کردن عرق از روی چشمانم نیز وجود نداشت. یکی از آنها که به‌نظر می‌رسید لیدر دسته پروازی باشد، در وسط و دو فروند دیگر در دو طرف، با فاصله جانبی تاکتیکی و کمی عقب‌تر از او به‌سمت عراق پرواز می‌کردند و ما هم به دنبال آن‌ها بودیم. استقبال به خوبی انجام شده بود و حالا نوبت بدرقه بود. باید برای شلیک موشک حرارتی همه چیز را در نظر می‌گرفتم؛ زیرا شلیک موشک حرارتی با موشک راداری متفاوت است. موشک راداری را بیش‌تر از فاصله دور، توسط رادار هواپیما و بدون مشاهده‌ی چشم شلیک می‌کنند، ولی برای شلیک موشک حرارتی، خلبان با مشاهده چشمی هدف، قرار گرفتن در موقعیت مناسب از نظر فاصله و زاویه جانبی با دم هواپیما و ارتفاع نسبت به هدف، دستگاه نشان‌رویی را دقیقاً روی اگزوز هواپیما قرار می‌دهد و اگر همه ی پارامترها به درستی رعایت شده باشند، جست‌وجوگر حرارتی موشک با حس کردن حرارت موتور، با صدایی که در گوشی خلبان شنیده می‌شود اعلام می‌کند که همه چیز برای شلیک موشک آماده است. همه پارامترها روی میراژ وسطی تنظیم شده بود؛ به‌جز ارتفاع. من کمی بالاتر بودم، برای همین شروع کردم به کم کردن ارتفاع. ناگهان هواپیما در جت واش (گازهای خروجی از اگزوز هواپیما جلویی) قرار گرفت و در ارتفاع سی متری از زمین، تکان سختی خورد و متلاطم شد. خیلی به زمین نزدیک شدیم؛ به‌طوری‌که سروان کازرونی به‌شدت نگران شد. سریع هواپیما را کنترل کردم و کمی ارتفاع گرفتم. هم‌زمان سرعت را افزایش دادم و چون می‌خواستم در جت‌واش قرار نگیرم، بالاتر پرواز کردم. چندین مایل از منطقه درگیری اولیه دور شده بودیم. تمایل نداشتیم دست خالی به پایگاه برگردم و از طرفی هنوز به دنبال کسب آخرین پارامتر شلیک موشک بودم؛ چرا که فقط دو موشک داشتیم و هر بی‌دقتی ممکن بود سرنوشت و نتیجه مأموریت را عوض کند. تمایل نداشتیم با عجله و دست‌پاچی، موشک‌ها را به هدر دهم. نکته جالب برایم این بود در طول درگیری به‌دلیل نامعلومی از پرتاب فلر حرارتی ۴ برای انحراف موشک حرارتی که به‌زودی به سمت موتورشان شلیک می‌شد، خودداری می‌کردند و این، مقداری کارم را آسان‌تر می‌کرد. چون سرعت گرفته بودم، دوباره به نزدیکی آن‌ها رسیدم. این‌بار با توجه به تجربه قبلی مقدار به‌سمت چپ رفتم تا از مخروط جت‌واش خارج شوم. سپس ارتفاع را کم کردم و دوباره به پشت هواپیمای دشمن برگشتم. جنگنده‌ی ما مقداری لرزش داشت که توجهی نکردم. بی‌درنگ دستگاه نشان‌رویی را روی اگزوز موتور هواپیمای میراژ وسطی قرار دادم. صدای بلند بوق حس‌گر حرارتی موشک در گوشم غوغا می‌کرد؛ مثل این‌که موشک برای لحظه ملاقات بی‌قراری می‌کرد. با فریاد الله‌اکبر، ماشه را فشردم. موشک از زیر بال هواپیما جدا شد و پیش از این‌که واکنش دشمن سودی برایش داشته باشد، موشک با موتور هواپیما برخورد کرد. بر اثر انفجار، بخش بزرگی از دم هواپیمای دشمن جدا شد و چون در ارتفاع پایینی پرواز می‌کردیم، خلبان دشمن فرصت خروج اضطراری را پیدا نکرد. هواپیما بلافاصله با زمین برخورد کرد و منهدم شد. این درحالی بود که خلبانان عراقی که در دو طرف او پرواز می‌کردند، صحنه اصابت موشک و برخورد هواپیما به زمین را دیدند. به‌دنبال انفجار، قطعه‌های هواپیما در فضا پخش شدند و با توجه به این‌که من با سرعت زیاد و در فاصله کم دقیقاً پشت سر او پرواز می‌کردم، خطر مرا به شدت تهدید می‌کرد. هواپیما را سریع بالا کشیدم تا به قطعه‌های متلاشی‌شده میراژ که در هوا پراکنده بودند، برخورد نکند و از طرفی قطعه‌ها وارد موتور هواپیما نشوند. هم‌چنین قدرت موتورها را به حداقل رساندم و هواپیما را به

سرعت وارونه کردم؛ به‌طوری‌که صحنه‌ی برخورد میراژ به زمین را به همین شکل دیدم. سروان کازرونی که هیجان زده شده بود، خطاب به رادار سوباشی با صدای بلند الله‌اکبر می‌گفت و اعلام کرد که یکی از هواپیماهای دشمن را زدیم و بقیه فرار کردند. افسران کنترل شکاری خیلی خوش‌حالی می‌کردند و مرتب از ما تشکر می‌کردند. وقتی از روی هواپیمای منهدم‌شده عبور کردیم، هواپیما را به حالت عادی درآوردیم. ارتفاع هواپیما به دوهزار پایی رسیده بود و به خاطر کم کردن قدرت موتور، سرعت نیز کم شده بود و هواپیماهای دشمن فاصله زیادی گرفته بودند. دهانم کاملاً خشک شده بود و خیس عرق بودم. یک‌لحظه تصمیم گرفتم سرعت را زیاد کنم و به تعقیب آن‌ها ادامه بدهم، ولی به دلیل کمبود بنزین و فاصله گرفتن از شهر قم، منصرف شدم؛ چون احتمال این‌که بمب‌افکن‌های دیگری به شهر حمله کنند، زیاد بود. مختصات جغرافیایی بقایای لاشه هواپیما را با کد به رادار سوباشی اعلام کردم و به‌سمت تانکر سوخت‌رسان پرواز کردیم. با خلبان و مسئول سوخت رسانی هواپیمای ۷۰۷ تماس گرفتم و با توجه به نتیجه مأموریت به نظر می‌رسید خستگی پرواز طولانی آن‌ها نیز برطرف شده است. هنگام سوخت‌گیری به‌دلیل متلاطم بودن هوا و احیاناً خستگی ناشی از درگیری سنگین هوایی، قسمت فلزی بسکت سوخت‌گیری تانکر به گوشه جلویی کانای هواپیما برخورد کرد و صدمه‌ای جزئی به آن وارد نمود که به لطف خدا به خیر گذشت. پس از سوخت‌گیری به‌سمت منطقه ایستایی «۱۰» برگشتم و به گشت‌زنی ادامه دادیم. هوا داشت تاریک می‌شد و سکوت آرامش‌بخشی حکم‌فرما بود. زمان پرواز ما نیز پس از حدود سه ساعت پایان یافته بود؛ به همین خاطر با کد از رادارهای کرج و سوباشی هم‌دان خداحافظی و منطقه را ترک کردیم. در راه بازگشت طوری پرواز کردیم که شهر قم را دور بزنینم. چراغ‌های حرم مطهر حضرت معصومه (سلام الله علیها) روشن شده بود و حرم جلوه و روحانیت خاصی داشت. سلام دادیم و خدا را شکر کردیم که ما را یاری کرد تا بتوانیم از حریم این شهر مقدس دفاع کنیم و دشمن متجاوز را گوش‌مالی دهیم. این‌جا بود که متوجه شدم اگر اراده خداوند باشد، کم‌ترین امکانات هم کافی است. در حقیقت آیه شریفه «و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی» برای ما مصداق یافته بود. محمداسماعیل پیروان

شهادت روز مادر چه مدی می‌داند؟

وقتی که قرار بود برای «مادر» هدیه‌ای بگیرند، با خواهرها و برادرها پول‌هایشان را جمع می‌کردند و می‌خریدند، از یک شاخه گل و یک جعبه شیرینی گرفته تا لباس و ظرف و ظروف و هر چیزی که مادرشان لازم داشت. آن روزها هم گذشت، این بار مادر بود که با تمام وجودش، عزیزترین‌هایش را به پروردگارش هدیه داد. در سالروز ولادت حضرت زهرا(س) و بزرگداشت روز زن، به سراغ مادران شهید می‌رویم که امروز با یادآوری خاطره‌های از «هدیه‌ای که شهید برای مادر می‌گرفتند» لبخندی بر لبانشان نشست.

– مادر شهید مفقود «حمیدرضا مهرایی» می‌گوید: قدیم‌ها که روز مادر نمی‌گرفتند؛ اوایل که این قضیه مطرح شده بود، بچه‌ها می‌گفتند «مامان، پول بده برایت صابون یا جوراب بخریم» یک بار در تولد حضرت زهرا(س) حمیدرضا برای من پارچه چادری خرید و آورد؛ به او گفتم: «این چیه؟» گفت: «هدیه روز مادر.» گفتم: «تو که پول نداشتی؟» گفت: «پول تو جیبی‌هایم را جمع کردم برای چنین روزی.» آن چادر پاره شد؛ اما آن را یادگاری نگه داشتیم؛ یک‌بار دیگر هم یک دست بشقاب چینی گل سرخ برای من خریده بود که من آن را برای جهیزیه دخترم دادم.

– مادر شهیدان «احمد، علی، یونس و محمد جوادنیا» می‌گوید: آن موقع‌ها بچه‌های شهیدم باهم پول می‌گذاشتند و هدیه می‌گرفتند؛ یادم است یکبار پارچه پیراهنی گران‌قیمت برایم گرفته بودند.

– مادر شهیدان «داود، علیرضا و رسول خالقی‌پور» درباره هدیه فرزندان شهیدش می‌گوید: بچه‌های من هم مثل بچه‌های دیگر هر چیزی که لازم داشتیم، می‌گرفتند؛ اولین هدیه‌ای که داود برایم گرفت، جاروبرقی بود؛ الان هم آن جارو برقی را دارم البته زیاد کار نمی‌کند؛ اما یادگاری نگه داشتیم؛ خیلی هم از آن جارو برقی کار کشیدم. بیشتر وقت‌ها برایم کتاب می‌خریدند، آنها با هم هماهنگ می‌کردند که چه کتابی برایم بخرند، معمولاً کتاب‌های مذهبی بود و آنها را هنوز هم دارم. الان می‌خواهم برای هدیه روز مادر، یک نگاه به من کنند.

– شهید «محمدحسن صادقی» از شهدای عملیات «مرصاد» است؛ مادر این شهید می‌گوید: راستش را بخواهید نمی‌گذاشتم برای من هدیه‌ای بگیرند؛ می‌گفتم فعلاً لباس دارم، وقتی پاره شد، برای آن موقع هم خدا بزرگ است.

– شهید «مسعود جوادی» از شهدای عملیات «کربلای ۵» است و پیکرش مطهرش ۱۰ سال بعد از انتظار مادر در قطعه ۲۹ آرام گرفت؛ مادر آقا مسعود می‌گوید: هر چیزی که لازم داشتیم می‌گرفتند؛ الان یادم نمی‌آید برایم چه می‌گرفت. اما شهادتش هدیه بزرگی برای من است.

– مادر شهید مفقود «اکبر منفرد» می‌گوید: پسر من آن موقعی که محصل بود در ایام تعطیلات تابستان در بازار هم خیاطی می‌کرد؛ معمولاً به من پول هدیه می‌داد؛ البته چون خیاطی بلد بود، برای من لباس می‌دوخت. پسر من سرباز شهید است و ۲۵ سال است که از او خبری ندارم؛ هر مادری دوست دارد در این ایام بچه‌اش در کنارش باشد؛ امروز به تمام مادران می‌گویم، بچه‌های خوبی تربیت کنند و تحویل جامعه دهند تا سربلند باشد.

– همسر شهید سرلشکر «قنبرزاده» و مادر شهید سرتیپ خلبان «امیرهوشنگ قنبرزاده» می‌گوید: همسر من در جبهه جنوب به شهادت رسید؛ پسر من نیز شاگرد اول رشته خلبانی شد؛ آن موقع آقای خامنه‌ای رئیس‌جمهور بودند که به پسر من درجه دادند؛ او استاد خلبان شد و در حین انجام وظیفه در اول اردیبهشت ۱۳۷۲ به شهادت رسید و فرزند امیرهوشنگ یک روز بعد از شهادت پسر من، به دنیا آمد. همسر و پسر شهیدم معمولاً در روز مادر یک شاخه گل با یک پاکت پول می‌دادند و می‌گفتند هر چه که دوست داری برای خودت بگیر. امروز بزرگ‌ترین هدیه امیرهوشنگ برای روز مادر، راهی است که او رفت.

– مادر شهید «یوسف رضایی مطلق» می‌گوید: یوسف پسر ارشد من است که در سال ۱۳۶۶ در ماووت عراق به شهادت رسید؛ آن موقع‌ها خیلی بحث روز مادر مطرح نبود؛ اما وقتی پسر من حقوقش را از سپاه می‌گرفت، اول می‌آمد و مبلغی به من می‌داد. خیلی حرمت پدر و مادر را نگه می‌داشت.

گاهی که به لبنان می‌رفت، از آنجا برای من لباس و روسری هدیه می‌گرفت؛ بعضی وقت‌ها هم ظرف و ظروف می‌خرید؛ من هم وسایل خانگی را برای خودش نگه داشتیم که قسمت نشد یک روز وسایل را در خانه دامادی‌اش ببینم.

این مادر شهید ادامه می‌دهد: اگر به عمق دفاع مقدس نگاه کنیم، مادران جنگ را اداره کردند؛ جوان‌هایی پرورش دادند که اسم آن بچه‌ها تن دشمن را به لرزه در می‌آورد؛ امروز مادران باید با الگو گرفتن از حضرت فاطمه زهرا(س) بچه‌هایی تربیت کنند که پاسدار اسلام و خون شهیدان باشند.

و اما مادران انتظاری که این روزها در قاب عکس بچه‌هایشان زمزمه می‌کنند: «ای کاش در روز مادر، پلاک تو را به من هدیه می‌دادند».





شهید امر به معروف و نهی از منکر

شهید امر به معروف و نهی از منکر

نامه شهید علی خلیلی به رهبر معظم انقلاب ۱۵ روز قبل از شهادت

شهید علی خلیلی ۱۵ روز قبل از شهادت نامه‌ای به رهبر معظم انقلاب نوشت و در آن نسبت به برخی اظهارات که در قبال اقدام خود می‌شنید، واکنش نشان داد.

شهید علی خلیلی، شهید امر به معروف و نهی از منکر که در جریان درگیری با اشترار دچار سانحه شده بود روز سوم فروردین ۱۳۹۳ بعد از تحمل ماه‌ها درد و بیماری به شهادت رسید. نامه‌ای از شهید خلیلی خطاب به رهبر معظم انقلاب منتشر شده است و او در این نامه نسبت به برخی اظهارات در قبال عملی که انجام داده سخن گفته است.

شهید علی خلیلی بعد از اتفاق آن شب نیمه شعبان که بر اثر پاره شدن شاهرگ گردنش به دلیل اصابت چاقو و ساعت‌ها طول کشیدن بستری شدنش در یک بیمارستان به بستر بیماری افتاد؛ در طول این چند سال با هزینه‌های عجیب درمان مواجه شد به گونه‌ای که خانواده او بخش قابل توجهی از سرمایه، خانه و وسایل زندگی خود را برای درمان او هزینه کردند.

متن نامه شهید علی خلیلی به شرح زیر است:

سلام آقا جان!

امیدوارم حال‌تان خوب باشد. آن قدر خوب که دشمنان‌تان از حسودی بمیرند و از ترس خواب بر چشمان‌شان حرام باشد. اگر از احوالات این سرباز کوچک‌تان خواستار باشید، خوبم؛ دوستانم خیلی شلوغش می‌کنند. یعنی در برابر جانبازی‌هایی که مدافعان این آب و خاک کرده‌اند، شاهرگ

و حنجره و روده و معده من عددی نیست که بخواهد ناز کند... هر چند که دکترها بگویند جراحی لازم دارد و خطرناک است و ممکن است چیزی از من نماند... من نگران مسائل خطرناک‌تر هستم... من می‌ترسم از ایمان چیزی نماند. آخر شنیده‌ام که پیامبر(ص) فرمودند: اگر امر به معروف و نهی از منکر ترک شود، خداوند دعاها را نمی‌شنود و بلا نازل می‌کند. من خواستم جلوی بلا را بگیرم. اما اینجا بعضی‌ها می‌گویند کار بدی کرده‌ام. بعضی‌ها برای این که زورشان می‌آید برای خرج بیمارستان کمک کنند می‌گفتند به تو چه ربطی داشت؟! مملکت قانون و نیروی انتظامی دارد! ولی آن شب اگر من جلو نمی‌رفتم، ناموس شیعه به تاراج می‌رفت و نیروی انتظامی خیلی دیر می‌رسید. شاید هم اصلاً نمی‌رسید... یک آقای ریشوی تسبیح به دست وقتی فهمید من چکار کرده‌ام گفت: پسرم تو چرا دخالت کردی؟ قطعاً رهبر مملکت هم راضی نبود خودت را به خطر بیندازی! من از دوستانم خواهش کردم که از او برای خرج بیمارستان کمک نگیرند، ولی این سوال در ذهنم بوجود آمد که آقا جان واقعا شما راضی نیستید؟! آخر خودتان فرمودید امر به معروف و نهی از منکر مثل نماز شب واجب است.

آقا جان! به خدا دردهایی که می‌کشم به اندازه‌ی این درد که نکنم کاری بر خلاف رضایت شما انجام داده باشم مرا اذیت نمی‌کند. مگر خودتان بارها علت قیام امام حسین(ع) را امر به معروف و از منکر تشریح نفرمودید؟ مگر خودتان بارها نفرمودید که بهترین راه اصلاح جامعه تذکر لسانی است؟ یعنی تمام کسانی که مرا توبیخ کردند و ادعای انقلابی‌گری دارند حرف شما را نمی‌فهمند؟! یعنی شما این قدر بین ما غریب هستید!؟

رهبرم! جان من و هزاران چون من فدای غربتت! به خدا که دردهای خودم در برابر دردهای شما فراموشم می‌شود که چگونه مرگ غیرت و جوانمردی را به سوگ می‌نشینید.

آقا جان! من و هزاران من در برابر دردهای شما ساکت نمی‌نشینیم و اگر بارها شاهرگ‌مان را بزنند و هیچ ارگانی خرج مداوای‌مان را ندهد بازهم نمی‌گذاریم رگ غیرت و ایمان در کوچه‌های شهرمان بخشکد.

بخشکست اگر دل من بفدای چشم مستت

سر خم می‌سلامت شکند اگر سبویی